

ای کاش می دانستم چه کسی زمامدارمان می شود و آیا در قریش پیشوایی هست که کار را به دست گیرد

ثَلَاثَةٌ رَهْطٌ مِنْ قُرَيْشٍ هُمْ هُمْ هُمْ أَزِمَّةٌ هَذَا الْأَمْرِ وَاللَّهُ ضَانِعٌ

آری، در قریش سه تن هستند و تنها همان سه زمان کار را به دست گیرند و خداوند کارساز است

عَلِيٌّ أَوْ الصَّدِيقُ أَوْ عُمَرُ لَهَا وَ لَيْسَ لَهَا بَعْدَ الثَّلَاثَةِ رَابِعٌ

نخست علی (ع) و دیگر صدیق یا عمر شایسته اند و کسی از پس این سه تن چهارمین نخواهد بود که سزاوار باشد

فَإِنْ قَالَ مَنَّا قَابِلٌ غَيْرَ هَذِهِ أَيْبِنَا وَ قُلْنَا اللَّهُ رَأِيٌّ وَ سَامِعٌ

و اگر از ما کسی جز از این بگوید نپذیرفته می گوئیم خدا بینا و شنواست
فَيَا لِقُرَيْشٍ قَلْدُوا الْأَمْرَ بَعْضَهُمْ فَإِنْ صَحِيحَ الْقَوْلِ لِلنَّاسِ نَافِعٌ

ای قریش کار را با یکی از ایشان گذارید و سخن درست مردم را سودمند است
و لَا تُبْطِنُوا عَنْهَا فَوْقًا فَإِنَّهَا إِذَا قَطَعْتَ لَمْ يُمْنَنَّ فِيهَا الْمَطَامِعُ
حتی همچند دوشیدن شیر در این کار درنگ نکنید که چون کار بسامان آید کسی در آن طمع نمی بندد.

ابورجاء، قتیبة بن سعید بلخی، از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال نقل می کند که: حسان بن ثابت این ابیات را در مرثیه رسول خدا (ص) سرود:

وَ اللَّهُ مَا حَمَلَتْ أَنْثَى وَ لَا وَضَعَتْ مِثْلَ النَّبِيِّ رَسُولِ الْأُمَّةِ الْهَادِي

به خدا سوگند که هیچ مادینه‌یی به فرزندی چون پیامبر (ص) که هدایت کننده این امت است باردار نشده و چنو فرزندی نزاده است

أُمْسَى نِسَاؤُكَ عَطَلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا يَضْرِبْنَ خَلْفَ قَفَا سِثْرِ بِأَوْتَادِ

زنان تو خانه‌ها را به حال خود گذاشته اند و دیگر پشت پرده‌ها و خیمه‌ها را با میخ استوار نمی دارند

مِثْلَ الرُّوَاهِبِ يَلْبَسْنَ الْمُسُوحَ وَقَدْ أَيَقْنَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النِّعْمَةِ الْبَادِي

آری چون راهبه‌ها پلاس بر تن کرده پس از نعمت آشکار فلاکت را باور نموده اند.

۱. این سه بیت در اشعار بعد آمده است و ظاهراً باید اشتباه کاتبان نسخ باشد که مکرر نقل شده است. برای اطلاع بیشتر،

رکعت: دیوان حسان بن ثابت، چاپ بیروت، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۵۹-م.

همچنین حسان بن ثابت به روایت ابو عمرو شیبانی که برای ما خواند، این ابیات را نیز در مرثیه پیامبر (ص) گفت:

أَلَيْتُ جِلْفَةً بَرًّا غَيْرَ ذِي دَخَلٍ مَنِى أَلِيَّةٌ حَقٌّ غَيْرَ إِفْنَادٍ

سوگند می خورم، سوگند راستین و بی مکر، سوگندی که نه دروغ است

بِاللَّهِ مَا حَمَلْتُ أَنْتَى وَ لَا وَضَعْتُ مِثْلَ النَّبِيِّ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ الْهَادِي

به خدا سوگند که هیچ مادینه‌یی به فرزندی چون پیامبر (ص) که هدایت‌کننده این

امت است باردار نشده و چنو فرزندی نزاده است

وَ لَا مَشَى فَوْقَ ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَحَدٍ أَوْفَى بِذِمَّةِ جَارٍ أَوْ بِمِيعَادٍ

و در زمین هیچ کس که از او بیشتر نگهدار عهد و پیمان و پناه دادن به پناهنده باشد

راه نرفته است

مِنَ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ مُبَارَكِ الْأَمْرِ ذَا حَزْمٍ وَ إِزْشَادٍ

کسی که نور از او روشنی می‌گرفت و فرخنده‌یی که دارای دوراندیشی و هدایت

است

مُصَدِّقًا لِلنَّبِيِّينَ الْأَلَى سَلَفُوا وَ أَبْذَلَ النَّاسِ لِلْمَعْرُوفِ لِلْجَادِي

پیامبران پیشین گذشته را تصدیق‌کننده بود و از همه مردم به مستمندان بخشنده‌تر بود

خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنِّي كُنْتُ فِي نَهْرٍ جَارٍ فَأَصْبَحْتُ مِثْلَ الْمُفْرِدِ الصَّادِي

ای بهترین مردم! من در شطی روان شناور بودم و اینک و امانده‌ام و تشنگی زده

أَمْسَى نِسَاؤُكَ عَطَلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا يَضْرِبْنَ خَلْفَ قَفَا سِثْرِ بِأَوْتَادٍ

زنان تو خانه‌ها را خالی گذاشته‌اند و دیگر خیمه‌ای افراشته نمی‌شود

مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسْنَ الْمُسُوحَ وَقَدْ أَيَقْنَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النِّعْمَةِ الْبَادِي

آری، چون راهبه‌ها پلاس بر تن کرده از پس نعمت آشکار فلاکت را باور نموده‌اند.

و ابو عمرو گوید: * حسان بن ثابت اشعار زیر را نیز در مرثیه رسول خدا (ص) گفته

است:

مَا بَالَ عَيْنِكَ لَا تَنَامُ كَأَنَّمَا كُحِلَّتْ مَاقِيهَا بِكُحْلِ الْأَزْمَدِ

چشمانت را چه می‌شود که خواب از آنها رمیده است، شاید که خاکستر سرمه

کرده‌اند

جَزَعًا عَلَى الْمَهْدِيِّ أَصْبَحَ نَاوِيًا يَا خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى لَا تَبْعِدِ

از اندوه رهنمایی که مدفون شد؛ ای بهترین کسی که بر زمین گام نهاده‌ای ما را رها

مکن

يَا وَيْحَ أَنْصَارِ النَّبِيِّ وَ رَهْطِهِ بَعْدَ الْمُغَيْبِ فِي سَوَاءِ الْمُلْحَدِ

دریغ بر انصار و خویشان پیامبر، از پس آنکه او زیر لحد پنهان شد

جَنَّبِي يَقِيكَ التُّرْبَ لَهْفِي لَيْتَنِي كُنْتُ الْمُغَيْبَ فِي الضَّرِيحِ الْمُلْحَدِ

کاش پیکر من تو را از خاک نگه می‌داشت، وای بر من! کاش آنکه در گور پنهان شد،

من بودم

يَا بَكَرَ أَمِنَةَ الْمُبَارَكِ ذِكْرُهُ وَ لَدَتْهُ مُخَصَّنَةً بِسَعْدِ الْأَسْعَدِ

ای برومند پسر آمنه فرخنده‌پی که در کمال پاکدامنی فرزند خود را در برج سعادت

زاد

نُوراً أَضَاءَ عَلَى الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا مَنْ يُهْدِ لِلنُّورِ الْمُبَارَكِ كَوَيْهْتِي

ای پرتو تابناکی که به کائنات پرتو افکند و هر آن‌کس بدان نور مبارک راه یابد

رستگار است

أَقِيمِ بَعْدَكَ بِالْمَدِينَةِ بَيْنَهُمْ يَا لَهْفَ نَفْسِي لَيْتَنِي لَمْ أُولِدِ

آیا پس از تو در مدینه و میان ایشان بمانم؟ وای بر اندوه من، نزادی مرا کاشکی

مادرم

بَابِي وَ أُمِّي مَنْ شَهِدَتْ وَفَاتَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ النَّبِيُّ الْمُهِتَدِي

پدر و مادرم فدای آن پیامبر و راهنمایی باد که روز دوشنبه رحلت او را شاهد بودم

فَظَلَلْتُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مُتَلَدِّدَا يَا لَيْتَنِي صُبْحَتْ سَمَّ الْأَسْوَدِ

پس از وفات او سخت اندوهگین شدم، ای کاش در آن بامداد زهر مار نوشیده بودم

أَوْ حَلَّ أَمْرُ اللَّهِ فِيْنَا عَاجِلَا فِي رَوْحَةٍ مِنْ يَوْمِنَا أَوْ مِنْ غَدِ

ای کاش فرمان الهی (مرگ و رستاخیز) میان ما شتابان در شامگاه امروز یا فردا

فرارسد

فَتَقُومُ سَاعَتُنَا فَنَلْقَى سَيِّدَا مَخْضَا مَضَارِبُهُ كَرِيمِ الْمَخْتَدِ

خدا کند قیامت ما برپا شود تا با آن سرور والا گهر و نیک‌سرشت دیدار کنیم

يَا رَبِّ فَاجْمَعْنَا مَعَا وَ نَسِينَا فِي جَنَّةِ تَفْقِي عِيُونَ الْحُسَدِ

پروردگارا در بهشت ما و پیامبرمان را کنار هم بگذار تا چشم حسودان کور شود

فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ وَ اكْتَنَبَهَا لَنَا يَا ذَا الْجَلَالِ وَ ذَا الْعُلَا وَ السُّوْدَدِ

در بهشت برین. و ای دارنده جلال و برتری و سروری، بهشت را نصیب ما کن

وَ اللّٰهُ اَسْمَعُ مَا حَبِيتُ بِهَا لِكِ اِلَّا بَكَيْتُ عَلٰى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

به خدا سوگند تا زنده‌ام مرگ هر کس را که بشنوم باز هم بر محمد پیامبر (ص)

خواهم گریست

ضَاقَتْ بِالْاَنْصَارِ الْبِلَادُ فَاَضْبَحُوا سُوداً وَ جُوهُهُمْ كَلَوْنَ الْاَثْمِدِ

بر انصار همه سرزمینها تنگ شد و چهره‌هاشان از اندوه همچون سرمه سیاه گشت

وَ لَقَدْ وَ لَدْنَا هُ وَ فِينَا قَبْرُهُ وَ فَضُولُ نِعْمَتِهِ بِنَا لَا تُجْحَدِ

آری او از ما زاد اشاره به اینکه بستگان آمنه و عبدالمطلب از انصار بوده‌اند | و مرقد

او هم میان ماست و نعمتها و برکات افزون او بر ما قابل انکار نیست

وَ اللّٰهُ اَهْدَا هُ لَنَا وَ هَدٰى بِهٖ اَنْصَارُهُ فِى كُلِّ سَاعَةٍ مَسْهَدِ

خداوند او را به ما هدیه فرمود و به وسیله او انصارش را در هر جایگاه رهنمونی

فرمود (در ساعات سختی)

صَلٰى الْاِلٰهَ وَ مَنْ يَحْفَ بِغَرْثِبهٖ وَ الطَّيِّبُونَ عَلٰى الْمُبَارَكِ اَحْمَدِ

خداوند و فرشتگان گرد عرش و همه پاکان بر احمد فرخنده‌پی درود فرستند. همو

گفت ابو عمرو و شیبانی گوید * حسان بن ثابت رسول خدا (ص) را چنین مرثیه گفت: ^۱

يَا عَيْنِ جُودِي بَدَمْعِ مِنْكَ اِسْبَالِ وَ لَا تَمَلْنِ مِنْ سَحِّ وَ اِغْوَالِ

ای چشم من، با اشک ریزان خود بگری و از اشک ریختن و زاری کردن خسته مشو

لَا يَنْفَدَا لِي بَعْدَ الْيَوْمِ دَمْعُكُمْ اِنِّي مُضَابٌ وَ اِنِّي لَسْتُ بِالسَّالِي

زین پس نباید اشک شما پایان پذیرد که من ماتم زده‌ام و تسکین نمی‌پذیرم

فَاِنَّ مَنَعَكُمْ مِنْ بَعْدِ الْيَوْمِ بَدَلِكُمْ اِيَّايَ مِثْلُ الَّذِي قَدْ غُرَّ بِالْاَلِ

اگر از گریه بمانید و همراهیم نکنید، چون سراب زدگانم خواهد کرد

لَكِنْ اَفِيضِي عَلٰى صَدْرِي بِاَرْبَعَةٍ اِنَّ الْجَوَانِحَ فِيهَا هَاجِسُ صَالِي

اما چنین نباشد، بلکه شما هر چار چشمه خود را بر سینه‌ام بگشایید که اندرونم

فروزنده است و سوزان

۱. این ابیات در دیوان حسان نیست، در نه‌ایة‌الارب نویری هم که از طبقات بسیار استفاده کرده نیامده است. - م.

سَخُّ الشَّعِيبِ وَ مَاءِ الْغَرْبِ يَمْنَحُهُ سَاقِي يُحْمَلُهُ سَاقِي بِإِزْلالِ

اشکی همچون دهانهٔ مشرک فرو بارید تا بتواند با پای لرزان گامی بردارد^۱

حَامِي الْحَقِيقَةِ نَسَّالُ الْوَدِيقَةِ فَكَاكِي الْعُنَاةِ كَرِيمِمْ مَا جَدُّ عَالِ

(باید گریست) بر حمایت‌کننده از حقیقت و آنک گرمای سوزان را دفع می‌دهد و

رنجورها را از غم و رنج رهاننده است و بزرگوار است و گرمی و بلندمرتبه

عَلَى رَسُولٍ لَنَا مَخْضٌ ضَرِيبَتُهُ سَمَّحِ الْخَلِيقَةِ عَفٌّ غَيْرِ مَجْهَالِ

بر پیامبری که از ماست و برای ما، و والا گهر و دارای اخلاق پاکیزه و پارساست و

نادان نیست

كشَافِ مَكْرُمَةٍ مِطْعَامِ مَسْعَبَةٍ وَهَابِ عَانِيَةٍ وَجَنَاءِ شِمْلَالِ

برطرف‌کننده گرفتاریها^۲ و سیرکننده گرسنگان و بخشنده بردگان و شتابان در کار

خیر

عَفٌّ مَكَّاسِبُهُ جَزَلٌ مَوَاهِبُهُ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ سَمَّحِ غَيْرِ نَكَالِ

دستاورد هایش همه پارسایی است و بخشش هایش فراوان و برترین مردم و باگذشت

است و نکول‌کننده نیست

وَارِي الزَّنَادِ وَ قَوَادِ الْجِيَادِ إِلَى يَوْمِ الطَّرَادِ إِذَا ثَبَّتَ بِأَجْدَالِ

برافروزنده آتش‌زنه‌ها | کنایه‌ای در عرب به معنای کسی که گرفتاری و نیاز مردم را

حل و فصل می‌کند | و راهبر اسبان تیزرو در روز جنگ و هنگامی که اسبها دور خود

می‌چرخند | کنایه از رهگشایی به هنگام گره خوردن کار است |

وَ لَا أَرْكِي عَلَى الرَّحْمَنِ ذَا بَشَرٍ لَكِنَّ عِلْمَكَ عِنْدَ الْوَاحِدِ الْعَالِي

من بشری را به صفات الهی نمی‌ستایم؛ ولی علم (مقام) تو فقط نزد خداوند یکتای

بلندمرتبه است

إِنِّي أَرَى الدَّهْرَ وَ الْآيَاتِمْ يَفْجَعُنِي بِالصَّالِحِينَ وَ أَبْقَى نَاعِمِ الْبَالِ

می‌بینم که روزگار، مرا با مرگ صالحان شایسته مصیبت‌زده می‌کند؛ ولی من

سالخورده باقی می‌مانم

يَا عَيْنِ فَا بِنِكِي رَسُولَ اللَّهِ إِذْ ذُكِرَتْ ذَاتُ الْإِلَهِ فَنِعْمَ الْقَائِدُ الْوَالِي

۱. معنی این بیت را کما هو حقه نفهمیده‌ام شاید این ترجمه خیلی دور از واقع نباشد. -م.

۲. در متن مَكْرُمَةٌ آمده که ظاهراً اشتباه و مَكْرُوبَةٌ صحیح است. -م.

ای چشم من، به هنگام یادآوری ذات خدا بر رسول خدا بگری و او بهترین پیشوا و فرمانرواست.

ابوعمر و گوید: «حسان بن ثابت این مرثیه را هم بر رسول خدا سرود:»^۱

نَبِّ الْمَسَاكِينِ أَنَّ الْخَيْرَ فَارَقَهُمْ مَعَ الرَّسُولِ تَوَلَّى عَنْهُمْ سَحْرًا

به درویشان بگو که سحرگاهان، با پیامبری که از میانشان رفت، مال و خیر از ایشان رخت بر بست

مَنْ ذَا الَّذِي عِنْدَهُ رَحْلِي وَ رَاحِلَتِي وَ رِزْقُ أَهْلِي إِذَا لَمْ تُؤْتَسِ الْمَطْرًا

دیگر کدام کس است که دستگیر خانه به دوشان و از ره ماندگان و نان آور قحطی زدگان باشد

ذَاكَ الَّذِي لَيْسَ يَخْشَاهُ مُجَالِسُهُ إِذَا الْجَلِيسُ سَطَا فِي الْقَوْلِ أَوْ عَثْرًا

او کسی است که همنشینش اگر خطا و لغزشی در کلام کند از او بیم ندارد

كَانَ الضِّيَاءَ وَ كَانَ النُّورَ نَتَبَعُهُ وَ كَانَ بَعْدَ الْإِلَهِ السَّمْعَ وَ الْبَصْرًا

نور و پرتوی بود که او را پیروی می کردیم و پس از خدا او چشم و گوشمان بود

فَلَيْتَنَا يَوْمَ وَارَوْهُ بِمَخْبِتِهِ وَ غَيْبُوهُ وَ أَلْقُوا فَوْقَهُ الْمَدْرًا

ای کاش روزی که او را در گورش کردند و بر او شن و خاک ریختند

لَمْ يَتْرُكِ اللَّهُ خَلْقًا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ لَمْ يُعِشْ بَعْدَهُ أَثْنَى وَ لَا ذَكَرًا

خداوند هیچ یک از آفریده‌ها را بر جانمی گذاشت و از پس او هیچ مرد و زنی زنده نمی ماند

ذَلَّتْ رِقَابُ بَنِي النَّجَّارِ كُلِّهِمْ وَ كَانَ أَمْرًا مِنَ الرَّحْمَنِ قَدْ قَدِرًا

بنی نجار همگان خوار و زبون شدند و تقدیری بود از ناحیه خداوند که مقدر شده بود.

ابوعمر و گوید: «کعب بن مالک پیامبر (ص) را چنین مرثیه گفت:

يَا عَيْنَ فَايَكِي بِدَمْعِ دَرِي لِخَيْرِ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُضْطَفَى

ای چشم من، بگری با اشک ریزان بر برترین و گزیده‌ترین مردم

وَ بَكِي الرَّسُولِ وَ حَقُّ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ لُدَى الْحَرْبِ عِنْدَ اللَّقَا

۱. با اختلاف لفظی اندکی در دیوان حسان، چاپ بیروت، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۹۳ آمده است. م.

حتی هنگام جنگ و روبرویی، بر پیامبر بگری، که در آن هنگام هم گریه شایسته

اوست

عَلَى خَيْرٍ مِّنْ حَمَلَتْ نَاقَةً وَ أَتَقَى الْبَرِيَّةَ عِنْدَ التَّقَى

بر بهترین کسی که ناقه او را بر پشت داشته است و بر پاک‌ترین مردم به هنگام تقوی

و پرهیزگاری

عَلَى سَيِّدٍ مَّاجِدٍ جَحْفَلُ وَ خَيْرِ الْأَنَامِ وَ خَيْرِ اللَّهْمَا

بر سرور بزرگوار گرانقدر و برترین مردم و برترین عطا

لَهُ حَسَبُ فَوْقَ كُلِّ الْأَنَا مِ مِنْ هَاشِمٍ ذَلِكَ الْمُرْتَجَى

او را نسبی است برتر از همه مردم؛ نسبش از هاشم است آن که مایه امید بود

نُخْصُ بِمَا كَانَ مِنْ فَضْلِهِ وَ كَانَ سِرَاجًا لَنَا فِي الدُّجَا

ما ویژه کرده فضل اویم و در تاریکی چراغ ما بود

وَ كَانَ بَشِيرًا لَنَا مُنْذِرًا وَ نُورًا لَنَا ضَوْءَهُ قَدْ أَضَا

ما را مرزده‌دهنده بود و بیم‌کننده، پرتوی بود که فروغش سخت تابان شد

فَأَنْقَذَنَا اللَّهُ فِي نُورِهِ وَ نَجَّى بِرَحْمَتِهِ مِنْ لُظَا

خدا ما را در پناه نور او نجات داد و به رحمت خود از آتش دوزخ هم نجات دهد.

همو گوید واقدی این اشعار را از ازوی دختر عبدالمطلب در مرثیه رسول خدا (ص)

برای ما نقل کرد:

أَلَا يَا عَيْنِ وَيَحْكِبُ أَسْعِدِينِي بِدَمْعِكَ مَا بَقِيَتْ وَ طَاوَعِينِي

وای بر تو ای چشم من، تا هستی مرا به گریه خود کمک کن و از من فرمانپذیر باش

أَلَا يَا عَيْنِ وَيَحْكِبُ وَ اسْتَهْلِي عَلَى نُورِ الْبِلَادِ وَ أَسْعِدِينِي

وای بر تو ای چشم من، بر پرتو سرزمینها بگری و مرا آرام بخش

فَإِنْ غَذَلْتِكِ عَاذِلَةٌ فَقُولِي عَلَامَ وَ فِيهِمْ وَيَحْكِبُ تَغْذِيلِينِي

اگر نکوهنده‌یی تو را نکوهید، بگو وای بر تو، مرا بر چه چیز می نکوهی؟

عَلَى نُورِ الْبِلَادِ مَعًا جَمِيعًا رَسُولِ اللَّهِ أَحْمَدَ فَاتْرُكِينِي

آیا بر مایه روشنایی همه سرزمینها و بر احمد رسول خدا؟ دست از من بدار

فَالَا تُقْصِرِي بِالْعَذْلِ عَنِّي فَلَوْبِي مَا بَدَا لَكَ أَوْ دَعِينِي

از نکوهش من دست بدار و مرا آزاد بگذار یا آنچه دلت می خواهد نکوهش کن

لَأْمُرْ هَدَيْتَنِي وَ أَذَلَّ رُكْنِي وَ شَيْبَ بَعْدَ جِدَّتِهَا قُرُونِي

می‌گیرم بر واقعه‌ای که مرا درهم شکست و خوار کرد و موهای سیاه سرم را سپید کرد.

این اشعار را نیز از وی سرود:

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ رَجَاءَنَا وَ كُنْتَ بِنَا بَرًّا وَ لَمْ تَكُ جَافِيَا

ای رسول خدا، تو امید ما بودی و به ما سخت مهربان بودی و هرگز ستمگر نبودی

وَ كُنْتَ بِنَا رَوْفًا زَحِيمًا نَسِينَا لِيُنْكَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ مَنْ كَانَ بَاكِيًا

برای ما مهربان و پرمحبت و پیامبر بودی و امروز باید هر کس می‌گیرد بر تو بگرید

لَعَمْرُكَ مَا أَبْكَى النَّبِيَّ لِمَوْتِهِ وَلَكِنْ لِيَهْرَجَ كَانُ بَعْدَكَ آتِيَا

به جان تو سوگند که نه بر مرگ پیامبر که بر نابسامانی که پس از تو خواهد آمد می‌گیرم

كَأَنَّ عَلَى قَلْبِي لِذِكْرِ مُحَمَّدٍ وَ مَا خِفْتُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ الْمَكَوِيَا

گویی در قلب من، از یاد محمد و بر آنچه پس از او می‌ترسیم، کوره‌های آتش است

أَفَاطِمَ صَلَّى اللَّهُ رَبُّ مُحَمَّدٍ عَلَى جَدِّتِ أُمِّسِي بِيْثَرِبِ ثَاوِيَا

ای فاطمه، خداوند که پروردگار محمد است، بر گور او که در مدینه به خاک رفت

درود فرستد

أَبَا حَسَنِ فَارَقْتَهُ وَ تَرَكْتَهُ فَبِكَ بِحُزْنٍ أَخْرَ الدَّهْرَ شَاجِيَا

ای اباحسن [علی علیه السلام] از پیامبر جدا شدی و او را رها کردی، پس تا پایان روزگار با اندوه و زاری بر او بگری

فِدَا لِرَسُولِ اللَّهِ أُمِّي وَ خَالَتِي وَ عَمِّي وَ نَفْسِي قُضْرَةً ثُمَّ خَالِيَا

جان بی‌ارزشم و مادرم و خاله و عمو و داییم همگان فدای رسول خدا

صَبْرَتْ وَ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ صَادِقًا وَ قُمْتَ صَلِيبَ الدِّينِ أُنْبَلَجَ صَافِيَا

صبر و شکیبایی کردی و صادقانه رسالت خود را تبلیغ فرمودی و در دین خود سخت استوار و صاف و نورانی بودی

فَلَوْ أَنَّ رَبَّ النَّاسِ أَنْبَقَاكَ بَيْنَنَا سَعِدْنَا وَ لَكِنْ أَمْرُنَا كَانَ مَاضِيَا

اگر پروردگار مردم تو را میان ما می‌گذاشت سعادت‌مند بودیم ولی کار ما گذشته

است

عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ السَّلَامُ تَحِيَّةٌ وَ أُدْخِلْتَ جَنَّاتٍ مِنَ الْعَدْنِ رَاضِيَا

از خداوند بر تو سلام و تحیت باد و خوشنود در بهشت عدن شوی.

همو گوید: عاتکه دختر عبدالمطلب پیامبر را این چنین مرثیه گفت:

عَيْنِي جُودًا طَوَالَ الدَّهْرِ وَ انْهَمِرَا سَكْبًا وَ سَخًا بِدَمْعٍ غَيْرِ تَعْذِيرِ

ای دو چشم من، در طول روزگار بگریید و اشک بسیار و فراوان، بی عذر و بهانه

فروبارید

يَا عَيْنِ فَاسْحَنِي بِالدَّمْعِ وَ اخْتَفِي حَتَّى الْمَمَاتِ بِسَجَلٍ غَيْرِ مَنزُورِ

ای چشم من، تا هنگام مرگ جویبار اشک روانه کن و بر این کار پایدار باش و

فراوان اشک بریز

يَا عَيْنِ فَانْهَمِي بِالدَّمْعِ وَ اجْتَهِدِي لِلْمُصْطَفَى دُونَ خَلْقِ اللَّهِ بِالنُّورِ

ای چشم من، تلاش کن و اشک بریز بر مصطفی که از میان همه خلق خدا نور و پرتو

به او مخصوص بود

بِمُسْتَهْلٍ مِنَ الشُّؤْبِوبِ ذِي سَيْلٍ فَقَدْ رَزَيْتُ نَبِيَّ الْعَدْلِ وَالْخَيْرِ

با اشک ریزان سیل آسا، که من گرفتار در مصیبت پیامبر (ص) سراپا عدل و خیر

شده‌ام

وَ كُنْتُ مِنْ حَذَرٍ لِلْمَوْتِ مُشْفِقَةً وَ لِلذِّي خَطٌّ مِنْ تِلْكَ الْمَقَادِيرِ

آری، از مرگ آن کسی که با سرنوشت در خاک مدفون شد، می ترسیدم و برحذر بودم

مِنْ فَقْدِ أَزْهَرَ ضَافِي الْخُلُقِ ذِي فَخْرِ صَافٍ مِنَ الْعَيْبِ وَ الْعَاهَاتِ وَ الزُّورِ

در مورد از دست دادن سپید چهره خوش خلق پرافتخاری که از هر عیب و ننگ و

دروغ پاک بود

فَاذْهَبْ حَمِيدًا جَزَاكَ اللَّهُ مَغْفِرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ النَّفْخِ فِي الصُّورِ

همچنان ستوده باش و مغفرت خدای در قیامت و هنگام نفخ صور، پاداشت باد.

همچنین عاتکه دختر عبدالمطلب این ابیات را سرود:

يَا عَيْنِ جُودِي مَا بَقِيَتْ بِغَبْرَةٍ سَخًا عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدِ

ای چشم من، تا زنده‌ای با درد و فراوانی بر احمد بهترین خلق خدا، بگری

يَا عَيْنِ فَاخْتَفِي وَ سَخِي وَ اشْجُمِي وَ ابْكِي عَلَى نُورِ الْبِلَادِ مُحَمَّدِ

ای چشم، بر این کار قیام کن و پیوسته و فراوان بر محمد که پرتو همه سرزمینها بود
بگری

أَنْتِ لِكِ الْوَيْلَاتِ مِثْلُ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ نَائِبَةٍ تَنْوِبُ وَ مَشْهَدٍ

وای و وای بر تو، دیگر در گرفتاریها و پیش آمدهها (جنگها) کجا کسی مثل محمد
خواهد بود

فَأَبْكِي الْمُبَارَكِ وَ الْمُؤَفَّقِ ذَا التَّقَى حَامِي الْحَقِيقَةِ ذَا الرِّشَادِ الْمُرْتَبِدِ

پس بگری بر آن فرخنده پیروزگار پرهیزگار که پشتیبان حقیقت و دارای هدایت و
مرشد بود

مَنْ ذَا يَفُكُّ عَنِ الْمَغْلَلِ غُلَّهُ بَعْدَ الْمُغَيَّبِ فِي الضَّرِيحِ الْمُلْحَدِ

از پس این بزرگوار که در گور پنهان شد، چه کسی از آنان که در غل و زنجیرند،
زنجیر را برمی دارد

أَمْ مَنْ لِكُلِّ مُدْفَعٍ ذِي حَاجَةٍ وَ مُسْتَسَلِّ يَشْكُو الْحَدِيدَ مُقَيَّدِ

یا چه کسی نیاز نیازمند را برمی آورد یا زنجیر بسته به تنگ آمده را آزاد می کند

أَمْ مَنْ لَوْحِي اللَّهِ يُتْرَكُ بَيْنَنَا فِي كُلِّ مُمْسِي لَيْلَةٍ أَوْ فِي عَدِ

دیگر چه کسی شایستگی دریافت وحی الهی را دارد که هر شام و بام فرامی رسد؟

فَعَلَيْكَ رَحْمَةٌ رَبَّنَا وَ سَلَامُهُ يَا ذَا الْفَوَاضِلِ وَالنَّذَى وَ السُّودِدِ

سلام و رحمت خدای ما بر تو باد ای صاحب فضیلتها و سروری و بخشندگی

هَلَا فِدَاكَ الْمَوْتُ كُلُّ مُلْعَنِ شَكْسٍ خَلَانِقُهُ لَنِيمِ الْمَخْتِدِ

ای کاش نکوهندگان زشت خوی فرومایه فدای تو می شدند.

همچنین عاتکه دختر عبدالمطلب این ابیات را هم سروده است:

أَعْيِنِي جُودًا بِالدُّمُوعِ السَّوَاجِمِ عَلَى الْمُصْطَفَى بِالنُّورِ مِنْ آلِ هَاشِمِ

ای دو چشم من، اشکهای ریزان خود را بر مصطفی فرو بارید که از میان خاندان

هاشم از بهر نور و هدایت برگزیده شده بود

عَلَى الْمُصْطَفَى بِالْحَقِّ وَ النُّورِ وَ الْهُدَى وَ بِالرُّشْدِ بَعْدَ الْمُنْدَبَاتِ الْعِظَائِمِ

بر کسی که پس از گرفتاریهای بزرگ، از بهر حق و نور و هدایت و ارشاد برگزیده

شده بود

وَ سُخَا عَلَيْهِ وَ ابْكِيَا مَا بَكَيْتُمَا عَلَى الْمُرْتَضَى لِلْمُخَكَّمَاتِ الْعِزَائِمِ

فراوان بر او بگریید و آنچه می‌توانید اشک فروبارید بر آن کس که برای آیات محکم (تصمیمهای استوار) برگزیده شده بود

عَلَى الْمُزْتَضَى لِلْبِرِّ وَالْعَدْلِ وَالْتَّقَى
وَلِلَّذِينَ وَالِإِسْلَامِ بَعْدَ الْمَظَالِمِ
بر کسی که پس از ستمها و تاریکیها از بهر داد و دهش و پرهیزگاری و دین و اسلام
گزیده شده بود

عَلَى الظَّاهِرِ الْمُيْمُونِ ذِي الْجَلَمِ وَالنُّدَى
وَذِي الْفَضْلِ وَالِدَاعِي لِحَيْرِ الشَّرَاحِمِ
بر پاکیزه فرخنده بردبار بخشنده و با فضیلت و آن کس که به مهربانی کردن
فرامی خواند

أَعْيَنِي مَاذَا بَعْدَ مَا قَدْ فَجَعْتُمَا
بِهِ تَبْكِيَانِ الدَّهْرَ مِنْ وُلْدِ آدَمِ
ای دو چشم من، از پس این مصیبت که بر شما رسید در همه روزگار دیگر بر کدام
آدمی زاده می‌گریید؟

فَجُودًا بِسَجَلٍ وَ اِنْدُبَا كُلُّ شَارِقِ
رَبِيعِ الْيَتَامَى فِي السَّنِينَ الْبَوَازِوِمِ
پس بگریید در هر سپیده‌دم بر آن بهار یتیمان، در سالهای سختی.

همی گوید: * صَفِيَّةُ دَخْتَرِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ پيامبر (ص) را با این ابیات مرثیه گفت:
لَهْفٌ نَفْسِي وَ بَتُّ كَالْمَسْلُوبِ
أَرْقُ اللَّيْلَ فِعْلَةً الْمَحْرُوبِ

ای وای من که پاکباخته شدم و چون جنگ‌زدگان شب‌زنده دارم

مِنْ هُمُومٍ وَ خَسْرَةٍ رَدَفْتَنِي
لَيْتَ أَنِّي سَقَيْتُهَا بِشَعُوبِ

از غمان و اندوهانی که مرا فرو گرفته است، کاش شربت مرگ می‌نوشتیدم

جَينَ قَالُوا إِنَّ الرَّسُولَ قَدْ أَمْسَى
وَأَفَقَتْهُ مَنِئِيَةُ الْمَكْتُوبِ

چون گفتند رسول خدا روزگارش شام شد و مرگ مقدر شده او را فرا گرفت

إِذْ رَأَيْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ضَرِيعُ
فَأَشَابَ الْقَذَالُ أَيُّ مَشِيبِ

آن‌گاه که پیامبر را در بستر مرگ دیدیم، موی شقیقه‌ها سپید شد، سپید شدنی

إِذْ رَأَيْنَا بُيُوتَهُ مُوجِشَاتِ
لَيْسَ فِيهِنَّ بَعْدَ عَيْشِ حَبِيبِي

چون خانه‌های او را تهی از او دیدیم و پس از محبوبم زندگی از آنجا رخت بر بسته

بود

أُورِثَ الْقَلْبَ ذَاكَ حُزْنًا طَوِيلًا
خَالَطَ الْقَلْبَ فَهَوَ كَالْمَرْعُوبِ

آن تهی بودن، اندوهی جاودانه بر تار و پود قلب هراسان نشانید

لَيْتَ شِعْرِي وَ كَيْفَ أُمِسِي ضَجِيحاً بَعْدَ أَنْ بَيْنَ بِالرَّسُولِ الْقَرِيبِ

کاش می دانستم چگونه ممکن است پس از فراق رسول خدا دلم آسوده باشد

أَعْظَمَ النَّاسِ فِي الْبَرِيَّةِ حَقًّا سَيِّدِ النَّاسِ حُبُّهُ فِي الْقُلُوبِ

کسی که حقش بر مردم از همگان بیشتر است و سرور مردم است و دوستی اش در

دلها جایگزین است

فَالَيْ اللَّهِ ذَاكَ أَشْكَو وَ حَسِبِي يَعْلَمُ اللَّهُ حَوْبَتِي وَ نَجِيبِي

این مصیبت را به خدا شکایت می برم و او مرا بس است و خدا گرفتاری و زاری مرا

می داند.

صفتیه این ابیات را هم سرود:

أَفَاطِمُ بَغِي وَ لَا تَسْأَمِي بِضَبْحِكَ مَا طَلَعَ الْكَوْكَبُ

ای فاطمه جان، بگری و از گریه خسته مشو که دیگر آن ستاره سحری در سپیده دم

زندگیت نمی درخشد

هُوَ الْمَرْءُ يُبْكِي وَ حَقُّ الْبُكَاءِ هُوَ الْمَاجِدُ السَّيِّدُ الطَّيِّبُ

او بزرگمردی است که باید بر او گریست و گریه سزاوار اوست که سرور بزرگوار

پاکیزه سرشت است

فَأَوْحَشْتَ الْأَرْضَ مِنْ فَقْدِهِ وَ أَيْ الْبَرِيَّةِ لَا يُنْكَبُ

گرچه همه می میرند ولی زمین از مرگ او هراسان شد

فَمَالِي بَعْدَكَ حَتَّى الْمَمَّا بَ إِلَّا الْجَوَى الدَّاخِلُ الْمُنْصَبُ

برای من پس از تو تاگاه مرگ، جز از سوز دردناک درون چه چیزی خواهد بود؟

فَبِكِّي الرَّسُولَ وَ حَقَّتْ لَهُ شَهُودُ الْمَدِينَةِ وَ الْغَيْبُ

آری بر پیامبر بگری، و سزاوار است که همه حاضران در مدینه و غایبان بر او

بگیرند

لَتَبْكِيكَ شَمَطَاءَ مَضْرُورَةً إِذَا حُجِبَ النَّاسُ لَا تُحْجَبُ

پیر زنان سپیدموی ستم کشیده بر تو می گیرند و چون مردم در حجاب فراموشی قرار

گیرند، تو فراموش نمی شوی

لَيَبْكِيكَ شَيْخُ أَبُو وَلدَةٍ يَطُوفُ بِعَقْوَتِهِ أَشْهَبُ

پیرمردان عاقله مند که فقر بر گردشان می گردد، بر تو می گیرند

و يَبْكِيكَ زَكْبًا إِذَا أَرْمَلُوا فَلَمْ يُلَفْ مَا طَلَبَ الطُّلُبُ

مسافران سرگشته و در راه مانده همه بر تو می‌گریند و هرچه جویندگان بجویند، جبران نمی‌شود

و تَبْكِي الْأَبَاطِحُ مِنْ فَقْدِهِ وَ تَبْكِيهِ مَكَّةُ وَ الْأَخْشَبُ

همه ریگزارها و مردم مکه و کوهساران آخشب بر فقدان محمد می‌گریند

و تَبْكِي وَ عَيْرَةٌ مِنْ فَقْدِهِ بِحُزْنٍ وَ يُسَعِدُهَا الْمِيثَبُ

دره‌های استوار از مرگ او به اندوه می‌گریند و فلاتها و ریگزارها هم

فَعَيْنِي مَا لَكَ لَا تَذْمَعِينَ وَ حَقٌّ لِدَمْعِكَ يُسْتَسْكَبُ

ای چشم من، چرا اشک نمی‌باری و حال آنکه شایسته است اشک تو فرو بارد.

همچنین صفیه این ابیات را سرود:

أَعَيْنِي جُودًا يَدْمَعُ سَجْمٌ يُبَادِرُ غَرْبًا بِمَا مُنْهَدِمٌ

ای دو چشم من اشک ریزان خود را همچون دهانه مشک بر آن که از پای افتاده

است، فرو بارید

أَعَيْنِي فَاسْحَنْفِرًا وَ اسْكَبْنَا بُوْجِدٍ وَ حُزْنٍ شَدِيدٍ الْأَلَمِ

ای دو چشم من، فراوان و پیوسته بگریید، با اندوه و حزنی درد آور

عَلَى ضَفْوَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعِبَادِ وَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ بَارِي النَّسَمِ

بر برگزیده خداوندی که پروردگار بندگان و آسمان و پرورش‌دهنده ارواح است

عَلَى الْمُرْتَضَى لِلْهُدَى وَ التَّقَى وَ لِلرُّشْدِ وَ النُّورِ بَعْدَ الظُّلَمِ

بر کسی که برای پرهیزگاری و هدایت و ارشاد و روشنایی پس از ظلمت برگزیده شده

است

عَلَى الطَّاهِرِ الْمُرْسَلِ الْمُجْتَبَى رَسُولِ تَخْيِرَةِ ذَوَالْكَرَمِ

بر رسول گزیده و پاک که خداوند کریم او را برگزیده است.

همچنین صفیه در مرثیه پیامبر (ص) سرود:

أَرَقْتُ قَبْتُ لَيْلِي كَالسَّلِيْبِ لَوْجِدِ فِي الْجَوَانِحِ ذِي دَيْبِ

چون پاکباختگان، از اندوهی به کردار طوفان که در سینه می‌خروشد، شب زنده‌دار

ماندم

فَشَيْبِنِي وَ مَا شَابَتْ لِدَاتِي فَأَمْسَى الرَّأْسُ مِنِّي كَالْعَسِيْبِ

موهای مرا سپید کرد و حال آنکه همسالان من موهایشان سپید نشده است و سرم چون نخلهای لخت است

لِفَقْدِ الْمُضْطَفَى بِالنُّورِ حَقًّا رَسُولِ اللَّهِ مَا لَكَ مِنْ ضَرِيبٍ

در فقدان آن کسی که برای نور حق برگزیده شده است، رسول خدا که تو را همتایی و

مانندی نیست

كَرِيمِ الْخَيْمِ أَرْوَعٍ مُضْرَجِي طَوِيلِ الْبَاعِ مُنْتَجِبِ نَجِيبِ

آن کس که بزرگ منش و شجاع و سرور و بخشنده و برگزیده و نژاده است

بِمَالِ الْمُغْدِمِينَ وَ كُلِّ جَارٍ وَ مَاوِي كُلِّ مُضْطَهَدٍ غَرِيبِ

پناهگاه بینوایان و همه پناهندگان و درماندگان غریب

فَإِنَّمَا تُمَسِّبِنَ فِي جَدِّ مُقِيمًا فَقَدِمَا عِشْتِ ذَا كَرَمٍ وَ طِيبِ

اکنون اگرچه در گور قرار گرفتی، ولی از دیرباز با کرم و خوشخویی زیستی

وَ كُنْتَ مُوَفَّقًا فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ فِيمَا نَابَ مِنْ حَدِّ الْخُطُوبِ

در هر کاری پیروزکار بودی و در پیشآمدها و گرفتاریها نیز.

همچنین صفیه دختر عبدالمطلب این ابیات را سرود:

عَيْنِ جُودِي بِدَمْعَةٍ تَشْكَأ لِئَلَيْبِي الْمُطَهَّرِ الْأَوَابِ

ای چشم من، با اشک ریزان خود بر پیامبر پاکیزه و خداجوی بگری

وَ أَنْدَبِي الْمُضْطَفَى فَعَمَى وَ خُصِي بِدُمُوعِ غَزِيرَةِ الْأَسْرَابِ

بر مصطفی گریه و ندبه کن؛ بیشتر از همگان با اشکهای جاری و ریزان

عَيْنِ مَنْ تَنْدُبِينَ بَعْدَ نَبِي خَصَّهُ اللَّهُ رَبَّنَا بِالْكِتَابِ

ای چشم من، پس از پیامبری که خداوند ما او را با کتاب خود مخصوص داشته

است، بر چه کسی می گویی؟

فَاتِحِ خَاتِمِ رَجِيمِ زَوْوَفِ ضَادِقِ الْقَيْلِ طَيْبِ الْإِثْوَابِ

پیامبر گشاینده و خاتم و مهربان و بخشنده راست گفتار نیکو خصال

مُشْفِقِ نَاصِحِ شَفِيقِ عَلَيْنَا رَحْمَةِ مِنْ إِلَهِنَا الْوَهَّابِ

بر آن مهربان خیرخواه مهرورز که رحمتی از سوی خداوند بخشنده بود

رَحْمَةُ اللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ جَزَاهُ الْمَلِيكُ حُسْنَ الثَّوَابِ

سلام و رحمت خدا بر او باد و پروردگار پسندیده ترین پاداش را به او دهد.

همچنین صفتیه دختر عبدالمطلب این ابیات را سرود:

عَيْنِ جُودِي بِدَمْعَةٍ وَ سُهُودِ وَ اَنْدُبِي خَيْرَ هَالِكِ مَفْقُودِ

ای چشم با اشک و بیداری بذل محبت کن و بر بهترین کسی که از دست شده و در گذشته است، بگری

وَ اَنْدُبِي الْمُصْطَفَى بِحُزْنٍ شَدِيدِ خَالِطِ الْقَلْبِ فَهَوُ كَالْمَعْمُودِ

با اندوهی شدید بر مصطفی ندبه کن، حزنی که با قلب درآمیزد و قلب شکست خورده در عشق را مانده گردد

كِدْتُ أَقْضِي الْحَيَاةَ لَمَّا أَتَاهُ قَدْرُ خُطِّ فِي كِتَابٍ مَجِيدِ

هنگامی که مرگ که مکتوب در قرآن مجید است، به پیامبر رسید، نزدیک بود زندگی را بدرود گویم

فَلَقَدْ كَانَ بِالْعِبَادِ رَوْوَفًا وَ لَهُمْ رَحْمَةٌ وَ خَيْرٌ رَشِيدِ

پیامبر (ص) بر بندگان مهربان بود و از بهر آنان رحمت و مایه خیر و بهترین راهنما بود

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ جَزَاهُ الْجَنَانَ يَوْمَ الْخُلُودِ

خداوند از زنده و مرده او خشنود باد و به روز رستاخیز بهشت را بر او پاداش دهد.

همچنین صفتیه دختر عبدالمطلب این ابیات را سرود:

أَبَ لَيْلِي عَلَيَّ بِالتَّسْنِيفِادِ وَ جَفَا الْجَنِّبِ غَيْرُ وَطْنِي الْوَسَادِ

شب من به بیدار خوابی گذشت و پیکرم را چیزی جز از فشار بستر در خود می فشرد

وَ اعْتَرَتْ نَبِيَّ الْهَمُومُ جِدًّا بَوْهِنِ لِأُمُورِ نَزْلِنَ حَقًّا شِدَادِ

اندوهان با سستی و درماندگی در مقابل کارهای دشواری که پیش آمد مرا در خود گرفت

رَحْمَةٌ كَانَ لِلْبَرِيَّةِ طَرًّا فَهَدَى مَنْ أَطَاعَهُ لِلْسَّدَادِ

پیامبر برای همگان رحمت بود و هر آن کس که او را اطاعت کرد به رستگاری هدایت شد

طَيِّبُ الْعُودِ وَالضَّرِيبَةِ وَ الشَّيْمِ مَخْضُ الْأَنْسَابِ وَ اِرِي الزَّنَادِ

پاک طینت و الاگهر خوشخوی نژاده و برافروزنده آتش زنه | کنایه از آدم کارساز و گره گشاست |

أَبْلَجُ صَادِقُ السَّجِيَّةِ عَفْ صَادِقُ الْوَعْدِ مُنْتَهَى الرُّوَادِ

درخشنده چهره پارسای نیک خلق و راست وعده، که همگان هرچه خواهند، از او خواهند

عَاشَ مَا عَاشَ فِي الْبَرِيَّةِ بَرًّا وَ لَقَدْ كَانَ نُهْبَةَ الْمُرْتَادِ

تا زنده بود میان جمله مردم نیک رفتار بود و مایه امید و غنیمت هر جوینده

ثُمَّ وَلَّى عَنَا فَقِيدًا حَمِيدًا فَجَزَاهُ الْجَنَانَ رَبُّ الْعِبَادِ

از میان ما رخت بر بست و پسندیده سیرت بود و همگان بر او گریستند؛ پروردگار بندگان بهشت برین را بر او پاداش دهد.

و هند دختر حارث بن عبدالمطلب پیامبر (ص) را با این ابیات مرثیه گفت:

يَا عَيْنِ جُودِي بِدَمْعِ مِنْكَ وَ ابْتَدِيرِي كَمَا تَنْزَلُ مَاءَ الْغَيْثِ فَاتَّعْبَانَا

ای چشم بگری و اشک بیار همچنان که آب از ابر فرو می بارد و جاری می شود

أَوْ فَيْضُ غَرْبِ عَلَى عَادِيَّةِ طُوَيْتِ فِي جَدْوَلِ خَرَقِي بِالْمَاءِ قَدْ سَرَبْنَا

یا همچون ریزش آب مشک بر دهانه چاه کهنه ای که آب در جدول آن جاری

است

لَقَدْ أَتْنِي مِنَ الْأَنْبَاءِ مُعْضِلَةٌ أَنْ ابْنَ أَمِنَةَ الْمَأْمُونِ قَدْ ذَهَبَا

مرا خبرهایی سخت و پیچیده رسیده که پسر امین آمنه در گذشته است

أَنَّ الْمُبَارَكِ وَ الْمُيْمُونِ فِي جَدْبِ قَدْ أَحْفَوهُ تُرَابُ الْأَرْضِ وَ الْحَدْبَا

گویند آن فرخنده مبارک را در گور نهاده و بر او خاک زمین و گِل ریخته اند

أَلَيْسَ أَوْسَطَكُمْ بَيْتًا وَ أَكْرَمَكُمْ خَالًا وَ عَمًّا كَرِيمًا لَيْسَ مُؤْتَشِبَا

مگر او از لحاظ خاندان و دایی و عمو از جملگی شما برتر و گرامی تر نیست؟ آری

در نسب او هیچ نقطه ضعفی نیست.

همو گوید * هند دختر اثاثه بن عبّاد بن عبدالمطلب بن عبدمناف، خواهر مسطح بن

اثاثه با این ابیات پیامبر (ص) را مرثیه گفت:

أَشَابَ ذُوَابِي وَ أَذَلَّ رُكْبِي بُكَاءُكِ فَاطِمَةَ الْمَيْتِ الْفَقِيدَا

ای فاطمه گریه تو بر این درگذشته بزرگوار زلف مرا سپید و ارکانم را ناتوان کرد

فَأَعْطَيْتِ الْعَطَاءَ فَلَمْ تُكْذَرْ وَ أَحْدَمْتَ الْوَلَائِدَ وَ الْعَبِيدَا

تو عطا کردی بی آنکه آن را به متی آلوده کنی و جمله کنیزان و بردگان را خدمت

کردی

وَ كُنْتَ مَلَأْتَنَا فِي كُلِّ لَيْلٍ إِذَا هَبَّتْ شَامِيَةٌ بَرُودًا

در هر سختی و به هنگام وزش بادهای سرد و شوم پناهگاه ما بودی

وَ إِنَّكَ خَيْرٌ مِّن رَّكِبِ الْمَطَايَا وَ أَكْرَمُهُمْ إِذَا نُسِبُوا جُدُودًا

تو برترین کسی هستی که بر مرکب سوار شده‌ای و از لحاظ نیاکان نیز از همه

والانژادتری

رَسُولُ اللَّهِ فَارَقْنَا وَ كُنَّا نُرْجَى أَنْ يَكُونَ لَنَا خُلُودًا

وای که رسول خدا از ما جدا شد و امیدوار بودیم جاودانه با ما باشد

أَفَاطِمَ فَاصْبِرِي فَلَقَدْ أَصَابَتْ رَزِيَّتُكَ التَّهَانِمَ وَ النَّجُودًا

ای فاطمه صبر کن و مصیبت تو، از آن مردم تهانه و نجد است (از آن مردم همه

جهان است)

وَ أَهْلَ الْبَرِّ وَ الْأَنْحَارِ طَرًّا فَلَمْ تُخْطِئِ مُصِيبَتُهُ وَ حِيدًا

خشکی نشین و دریا نشین جملگی عزادارند هیچ تنی نیست که مصیب زده نباشد

وَ كَانَ الْخَيْرُ يُضْبِحُ فِي ذُرَاهُ سَعِيدُ الْجَدِّ قَدْ وَ لَدَ السُّعُودَا

خیر در حد اعلائی خود در او بود و او بهره‌مند و کامیاب بود و کامیابی از او

می‌تراوید.

و همچنین هند دختر ائمه این ابیات را نیز سرود:

أَلَا يَا عَيْنِ بَغِي لَاتَمَلِي فَقَدْ بَكَرَ النَّعِيُّ بِمَنْ هَوِيَتْ

ای چشم بگری و خسته مشو که خبر دهنده مرگ، خبر مرگ کسی را که بدو شیفته

بودم داد

وَ قَدْ بَكَرَ النَّعِيُّ بِخَيْرِ شَخْصٍ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا مَا حَبِيَتْ

خبر دهنده مرگ، صبحگاه خبر مرگ رسول خدا را که بر حق و بهترین همه بود داد؛

ای کاش زنده نبودم

وَ لَوْ عَشْنَا وَ نَحْنُ نَرَاكَ فِينَا وَ أَمْرُ اللَّهِ يَشْرُكُ مَا بَكَيْتُ

اگر زنده می‌بودیم و تو را میان خود می‌دیدیم و فرمان خدای (در مورد مرگ تو)

عملی نمی‌شد نمی‌گریستم

فَقَدْ بَكَرَ النَّعِيُّ بِذَاكَ عَمْدًا فَقَدْ عَظَمْتَ مُصِيبَتَهُ مَن نُّعِيَتْ

گویی خبر دهنده مرگ به عمد این خبر را داد و مصیبت آن کس که خبر مرگش را به من داده‌اند بزرگ است

وَ قَدْ عَظُمَتْ مُصِيبَتُهُ وَجَلَّتْ وَ كُلُّ الْجَهْدِ بَعْدَكَ قَدْ لَقِيتُ

آری مصیبت او بزرگ و گران است و پس از تو جمله اندوهان را دیدم

إِلَى رَبِّ الْبَرِيَّةِ ذَاكَ نَشْكُو فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا أُتَيْتُ

از این مصیبت به خدای جهانیان شکوه می‌برم و خدا می‌داند که مرا چه بر سر آمده

است

أَفَاطِمَ إِنَّهُ قَدْ هُدَّ رُكْنِي وَ قَدْ عَظُمَتْ مُصِيبَةٌ مِنْ رُزِيَّتِ

ای فاطمه جان این مصیبت رکن مرا درهم شکست و مصیبت کسی که بر مرگ او عزادار شدم بزرگ است.

و همچنین هند دختر ائمه این ابیات را هم سرود:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَتُهُ لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطْبُ

پس از تو اخبار و گرفتاریهایی پیش آمد که اگر می‌بودی گرفتاری و هياهو چندان

نمی‌شد

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَ اِبِلْهَا فَاخْتَلَّ لِقَوْمِكَ أَشْهَدُهُمْ وَلَا تَغِيبُ

ما تو را از دست دادیم، همچون زمینی که باران پربرکت را از دست می‌دهد؛ پیش قوم خود باز آی و غایت مباش

قَدْ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

تو ماه بودی و پرتوی بود که از او کسب نور می‌شد و از سوی خداوند عزیز بر کتاب

نازل می‌شد

وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يَحْضُرُنَا فَغَابَ عَنَّا وَ كُلُّ الْغَيْبِ مُحْتَجِبُ

جبرئیل با آیات الهی نزد مامی آمد و اکنون از ما غائب شد و غیب سراسر در پرده

رفت

فَقَدْ رُزِنْتُ أَبَا سَهْلًا خَلِيقَتُهُ مَخْضُ الضَّرِيَّةِ وَ الْأَعْرَاقِ وَ النَّسَبِ

من به مصیبت پدری خوش خلق و والا گهر و نژاده گرفتار آمدم.

و عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل، این ابیات را در مرثیه رسول خدا (ص)

سرود:

أَمْسَتْ مَرَاكِبُهُ أَوْحَشَتْ وَقَدْ كَانَ يَزُكِبُهَا زَيْنُهَا

مرکوبهای او تنها و در وحشت افتادند و حال آنکه زینتشان بر آنان سوار می‌شد

وَأَمْسَتْ تُبْكِي عَلَى سَيِّدٍ تُرَدِّدُ عَبْرَتَهَا عَيْنُهَا

و بر سرور و سالار می‌گرید و چشمش اشک پیایی فرو می‌ریزد

وَأَمْسَتْ نِسَاؤُكَ مَا تَسْتَفِيقُ مِنَ الْحُزْنِ يَعْتَادُهَا ذَيْنُهَا

زنان تو از اندوه به خود نمی‌آیند و در گرو وام اندوهند (هرچه بگیرند، تمام

نمی‌شود)

وَأَمْسَتْ شَوَاحِبٌ مِثْلَ النَّصَا لِ قَدْ عَطَلَتْ وَ كَبَا لَوْئُهَا

چون سناهای بی استفاده، تغییر رنگ می‌دهند و تهی می‌شوند

يُغَالِجُنْ حُزْنًا بَعِيدَ الذَّهَابِ وَ فِي الصَّدْرِ مُكْتَنِعُ حَيْنُهَا

اندوه پایدار را چگونه درمان کنند و حال آنکه اندوه در سینه مالا مال است

يُضَرُّ بِنِ بِالْكَفِّ حُرَّ الْوُجُوهِ عَلَى مِثْلِهِ جَادَهَا سُوءُهَا

با دستهای خود بر چهره‌های آزاده‌شان می‌زنند و اشک نیز از چشمشان جاری است

هُوَ الْفَاضِلُ السَّيِّدُ الْمُضْطَفَى عَلَى الْحَقِّ مُجْتَمِعُ دَيْنُهَا

او سید فاضل و برگزیده است و دین او بر حق استوار است

فَكَيْفَ حَيَاتِي بَعْدَ الرَّسُولِ وَ قَدْ حَانَ مِنْ مَيْتَةِ جَيْنُهَا

چگونه است زندگی من پس از رسول خدا و حال آنکه زمان مرگ فرا رسیده است.

و ام‌ایمن در مرثیه پیامبر (ص) این ابیات را سرود:

عَيْنِ جُودِي فَإِنَّ بَذْلَكَ لِيَلْدَمِعِ شِفَاءً فَأَكْثَرِي مَلْبُكَاءِ

ای چشم من بگری که گریستن تو مایه شفاء است، پس اشک بسیار فرو بار

حِينَ قَالُوا الرَّسُولُ أَمْسَى فَقِيدَا مَيْتًا كَانَ ذَاكَ كُلَّ الْبَلَاءِ

گرفتاری و بلا هنگامی بود که گفتند پیامبر (ص) رحلت کرد و درگذشت

وَ ابْكِيَا خَيْرَ مَنْ رُزِّنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ مَنْ خَصَّهُ بِوَحْيِ السَّمَاءِ

ای دو چشم من بگریید بر مصیبت بهترین کس که در جهان به مصیبت او گرفتار

شدیم و بر کسی که ویژه کرده خداوند بود به وحی آسمانی

بِدُمُوعِ غَرِيْزَةٍ مِنْكَ حَتَّى يَقْضِي اللهُ فِيكَ خَيْرَ الْقَضَاءِ

با اشکهای ریزان تا خداوند از بهر تو بهترین سرنوشت را مقدر فرماید

فَلَقَدْ كَانَ مَا عَلِمْتُ وَصُولاً وَ لَقَدْ جَاءَ رَحْمَةً بِالضَّيَاءِ

تا آنجا که می دانم وصل کننده رحم بود و رحمتی بود که با نور و فروغ آمده بود

وَ لَقَدْ كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ نُوراً وَ سِرَاجاً يُضِيءُ فِي الظُّلْمَاءِ

و انگهی او پرتو و چراغی بود که در تاریکی نور و روشنی می داد

طَيِّبَ الْعُودِ وَ الضَّرِيبَةِ وَ الْمَعْدِنِ وَ الْخِيَمِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ

نیک سرشت خوش خوی و الا گهر نژاده که خاتم پیامبران بود.

پایان اخبار پیامبر (ص)

کسانی از اصحاب رسول خدا (ص) که در زمان آن حضرت فتویٰ می‌دادند و به آنان اقتدا می‌شد، و کسانی که پس از آن زمان بودند

سُفیان بن عُیَیْنَه از عبدالمَلِک بن عُمَیْر، از رَبِیعِ بن جِرَاش^۱، از حُدَیْفَه بن الیمان نقل می‌کرد که: «پیامبر (ص) فرمود: به دو تنی که پس از من خواهند بود اقتدا کنید، ابوبکر و عمر. وَ کِیْع بن جِرَاح و ابو عاصم ضحاک بن مَخْلَد شیبانی و قَبِیْصَه بن عُمَیْبَه از سُفیان ثَوْرِی، از عبدالمَلِک بن عُمَیْر، از قول یکی از وابستگان رَبِیعِ بن جِرَاش، از حُدَیْفَه نقل می‌کردند که می‌گفته است: «در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم و فرمود: نمی‌دانم تا به کی میان شما خواهم بود، پس به دو تنی که پس از من خواهند بود اقتدا کنید. و به ابوبکر و عمر اشاره فرمود.

و کِیْع بن جِرَاح و محمد بن عُبَیْد از ابوالعلاء سالم مُرادِی، از عمرو بن هَرِم اَزْدِی، از رَبِیعِ بن جِرَاش و ابو عبدالله یکی از اصحاب رسول خدا (ص)، از حُدَیْفَه نقل می‌کنند که می‌گفته است: «در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم، فرمود: نمی‌دانم تا به کی در میان شما خواهم بود. پس به دو تنی که پس از من خواهند بود، اقتدا کنید. و به ابوبکر و عمر اشاره فرمود و آن‌گاه گفت: به راهنمایی عَمَّار طلب رهنمونی کنید و به پیمان و عهد عبدالله بن مسعود تمسک جوئید.

محمد بن عمر | واقدی | اسلمی | از یحیی بن مغیره بن عبدالرحمن بن حارث بن هاشم،

۱. ربیع بن جِرَاش، در طبقات از او شرح حالی نیست، ذهی هم در میزان الاعتدال از او نام نمی‌برد. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۶۲، فقط یک سطر درباره‌اش آورده است. - م.

از عِکْرَمَةُ بن خالد مخزومی نقل می کند که * ابن عمر را پرسیدند در زمان رسول خدا (ص) چه کسی برای مردم فتوی می داد؟ گفت: ابوبکر و عمر، و جز از آن دو کسی را نمی دانم.
محمد بن عمر | واقدی | از اُسامة بن زید بن اسلم، از مسلم بن سَمْعان، از قاسم بن محمد نقل می کند که می گفته است * به روزگار پیامبر (ص) ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) فتوی می داده اند.

ابو اسامة حماد بن اسامة از عبدالله بن مبارک، از یونس بن یزید، از زُهری، از حمزة بن عبدالله بن عمر، از پدرش نقل می کرد که می گفته است * پیامبر (ص) را شنیدم که فرمود: در خواب دیدم قدح شیری از برایم آوردند و چندان نوشیدم که پنداشتم سرانگشتانم نیز سیراب شدند. پس آن گاه مانده آن را به عمر دادم. پرسیدند: این را به چه تأویل می کنید؟ فرمود: به علم.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از ضحاک بن عثمان، از داماد خُفاف بن اِیماء، از خُفاف بن اِیماء، نقل می کند که * با عبدالرحمن بن عوف در نماز جمعه بودیم و چون عمر به خواندن خطبه پرداخت، شنیدم که عبدالرحمن می گوید: گواهی می دهم که تو معلمی. می گوید: عبدالرحمن بن ابوالزناد از این حدیث شگفتی می نمود. گفتم: ای ابا محمد چرا در شگفتی؟ گفت: من نیز از ابن ابی عتیق شنیدم که از پدرش، از عایشه نقل می کرد که رسول خدا (ص) فرمود: هیچ پیامبری نیست مگر اینکه میان امت او یک دو معلم باشند، و اگر در امت من یکی چنان باشد پسر خطاب است و همانا حق بر زبان و دل عُمَر است.

اسماعیل بن ابراهیم بن عَلَیة اَسَدی و یزید بن هارون و یَعْلَى بن عُبَید همگی از قول محمد بن اسحاق، از مکحول، از غُضیف^۱ بن حارث، از ابوذر نقل می کنند که می گفته است * پیامبر (ص) را شنیدم که می فرمود خداوند حق را بر زبان عمر نهاده است و او به حق سخن می گوید.

عبدالملک بن عمرو (ابو عامر عَقَدی) از نافع بن ابی نُعیم، از نافع بن عمر نقل می کند که * پیامبر (ص) فرمود: خداوند حق را بر دل و زبان عمر نهاده است.
محمد بن عُبَید طَنافِسی از هارون بربری، از قول مردی از اهل مدینه نقل می کند که

۱. غُضیف، از قبیله کُنده است و در کودکی به حضور پیامبر (ص) رسید. رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۷۰-م.

می گفته است: * پیش عمر فرستاده شدم و فقهاء در برابر او چون کودکان بودند و در فقه و علم بر ایشان برتری داشت.

ابومعاویة ضریر (کور) از اعمش، از شقیق نقل می کند که می گفته است: * عبدالله بن مسعود می گفت: اگر علم جمله قبایل عرب را در کفّه بی نهند و علم عمر را به کفّه دیگر، علم عمر از آنان بیشتر خواهد بود. ابومعاویة می گفته است، اعمش گفت: این حدیث را بر ابراهیم گفتم و ابراهیم گفت عبدالله بن مسعود می گفت: خیال می کردیم عمر نه دهم علم را ربوده است.

ابومعاویة ضریر، از اعمش از شمر^۱ نقل می کند که می گفته است: * حذیفه می گفت: گویی علم همه مردم با عمر در لانه ای انباشته شده.

محمد بن فضیل بن غزوان ضبّی از اشعث، از عامر نقل می کرد که می گفته است: * چون بر کاری در مردم اختلاف افتاد، بنگر که عمر در آن چگونه قضاوت می کند، زیرا عمر در امری که پیش از او در آن قضاوت نشده است، تا مشورت نکند، قضاوت نمی کند. اسماعیل بن ابراهیم اَسَدی از ایوب، از محمد نقل می کند که می گفته است: * در مورد میراث جدّ از عبیده پرسیدم و گفتم: در مورد آنچه می خواهی صد حکم از عمر از بر دارم. گفتم: همه را از عمر؟ گفتم: آری همه را از عمر.

حجاج بن محمد، از شعبه، از سعد بن ابراهیم، از پدرش نقل می کند که می گفته است: * عمر بن خطاب به عبدالله بن مسعود و ابوالدرداء و ابوذر گفت: این چه طرز نقل حدیث از رسول خدا (ص) است؟ گوید: عمر تا دم مرگ اجازت نداد ایشان از مدینه بیرون بروند.

محمد بن عمر اسلمی از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش، از محمود بن لَبید نقل می کند که می گفته است: * عثمان بن عفّان را شنیدم که بر منبر می گفت: بر هیچ کس روا نیست که روایت کند حدیثی را که به روزگار عمر و ابوبکر شنیده نشده است. و با آنکه من از جمله اصحابی هستم که حدیث فراوان از پیامبر (ص) شنیده ام، حدیثی نقل نمی کنم؛ چه شنیدم که رسول خدا (ص) می فرمود: هر کس سخنی را که نگفته ام بر من ببندد، نشیمن خود را از آتش انباشته است.

۱. ظاهراً مقصود شمر بن عطیة است که از عثمانی ها و در محبت نسبت به او از غلوکنندگان است. رک: ذهبی،

میزان الاعتدال، ج ۲، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، ص ۲۸۰-۲۸۱.

علی بن ابی طالب (ع)

یَعْلَى بن عُبَید از اَعْمَش، از عمرو بن مُرَّة، از ابوالبَخْتَرِی، از علی (ع) نقل می کند که می فرموده است: * پیامبر (ص) مرا به یمن گسیل فرمود و گفتم: ای رسول خدا مرا برای قضاوت به یمن گسیل می فرمایید، ولی جوانم و نمی دانم قضاوت چیست. با دست سینه مرا نواخته عرضه داشتند: پروردگارا دل علی را هدایت کن و زبانش را استوار فرمای، و سوگند به آن کس که دانه را می شکافد هرگز در قضاوت میان دو تن شک و تردیدی هم نکردم.

فضل بن عَبَّسَةَ خَزَّاز واسطی از شَرِیک، از سِمَاک، از حَنَش بن معتمر، از علی (ع) نقل می کند که می فرموده است: * چون پیامبر (ص) مرا به عنوان قاضی به یمن گسیل فرمود گفتم: ای رسول خدا مرا پیش قومی می فرستی که مرا پرسشهایی خواهند کرد و من علمی به قضاوت ندارم. پیامبر (ص) دست بر سینه ام نهاده فرمود: خداوند دل تو را به زودی هدایت و زبانت را پایدار و استوار می فرماید و چون طرفین دعوی پیش تو نشستند قضاوت مکن تا آنکه سخن دومی را نیز بشنوی همچنان که سخن اولی را شنیده ای، چه در این صورت چگونگی قضاوت و حکم کردن بر تو روشن خواهد شد. بدین سان بود که من همواره قاضی شدم و پس از آن هرگز در قضاوت شک و تردید نکردم.

عبیدالله بن موسی عَبَّسی از شَیبَان، از ابواسحاق، از عمرو بن حُبَیسی، از حارثه از علی (ع)؛ و عبیدالله بن موسی و اسرائیل از ابواسحاق، از حارثه، از علی (ع) نقل می کنند که می فرموده است: * چون پیامبر (ص) مرا به یمن گسیل فرمود، گفتم: ای رسول خدا مرا به جانب گروهی سالخورده و کارآزموده می فرستی و ترسانم بر آنکه از عهده برناییم. فرمود: همانا که خداوند به زودی زبانت را استوار و دلت را هدایت خواهد کرد.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوبکر عیَّاش، از نُصَیر، از سلیمان أَحْمَسی، از پدرش نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) فرمود: به خدا سوگند هیچ آیه ی نازل نشده است مگر آنکه بدانم در چه مورد و کجا و برای چه کسی نازل شده است. همانا پروردگار من مرا دلی اندیشمند و دوراندیش و زبانی رسا و سلیس عنایت فرموده است.

عبدالله بن جعفر رَقَّی از عبیدالله بن عمرو، از معمر، از وَهَب بن ابی دُبَی، از ابوالطَّفیل نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) می فرمود: در مورد کتاب خدا از من پرسید، که

هیچ آیه‌ی نیست مگر آنکه بدانم به شب نازل شده است یا به روز، و در دشت نازل شده است یا در کوه.

اسماعیل بن ابراهیم از ایوب و ابن عَوْن از محمد نقل می‌کنند که می‌گفته است: * مرا خبر رسیده که چون علی (ع) در بیعت با ابوبکر تأخیر فرمود، ابوبکر او را دید و گفت: آیا از امارت من اکراه داری؟ فرمود: نه، ولی سوگند استوار خورده‌ام که جز از برای نماز ردا نپوشم تا آنکه تمام قرآن را جمع کنم. همو گوید: چنین نقل می‌کنند که علی (ع) قرآن را به ترتیب نزول نوشت. محمد گوید: اگر آن قرآن در دسترس قرار گیرد، علم فراوانی در آن خواهد بود. ابن عَوْن گوید: در مورد این قرآن از عکرمه پرسیدم آن را نمی‌شناخت.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک مدنی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، از قول پدرش نقل می‌کند که: * علی (ع) را گفتند: چه شد که تو از همه یاران پیامبر (ص) بیشتر حدیث می‌دانی؟ فرمود: من چنان بودم که هرگاه می‌پرسیدم آگاهی می‌کرد، و چون سکوت می‌کردم، ایشان سخن آغاز می‌فرمود.

ابوداؤد سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک بن حرب نقل می‌کند که می‌گفته است عکرمه را شنیدم که از ابن عباس نقل می‌کرد که می‌گفت: * اگر معتمدی از علی (ع) فتوایی نقل می‌کرد، بی‌چون و چرا آن را می‌پذیرفتیم.

وَهْب بن جریر بن حازم و ابوقطن عمرو بن هیثم، هر دو از شعبه، از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید، از علقمه، از عبدالله نقل می‌کردند که می‌گفته است: * همواره می‌گفتم علی بن ابی طالب (ع) از همه مردم مدینه به قضاوت داناتر است.

عبدالله بن نمیر همدانی از اسماعیل، از ابواسحاق نقل می‌کند که: * عبدالله^۱ همواره می‌گفت داناترین مردم مدینه به قضاوت، پسر ابوطالب (ع) است.

خالد بن مخلد بجلی از یزید بن عبدالملک بن مغیره ثقفی، از علی بن محمد ابن ربیع، از عبدالرحمن بن هرمرز اعرج، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر می‌گفت: علی (ع) به قضاوت داناترین همه ماست.

محمد بن عمر [واقدی] از سیف بن سلیمان، از قیس آزادکرده علقمه، از داؤد ابن ابوعاصم ثقفی، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: * روزی عمر ابن خطاب

۱. ظاهراً در این حدیث و حدیث بالا منظور عبدالله بن مسعود است. - م.

پیش یاران خود آمد و گفت: بر کاری که امروز کرده‌ام فتوی دهید. گفتند: ای امیر مؤمنان آن کار چه بوده است؟ گفت: یکی از کنیزانم را دیدم که از او خوشم آمد و با او همبستر شدم، و روزه داشتم.^۱ مردم این کار را بر وی گران شمردند، اما علی (ع) ساکت بود. پس عمر گفت: ای پسر ابوطالب تو چه می‌گویی؟ فرمود: کار حلالی کرده‌ای و یک روز دیگر به جای امروز روزه می‌گیری. عمر گفت: تو به فتوی، بهترینی.

عبدالله بن عمر قواریری از مؤمل بن اسماعیل، از سفیان بن عیینة، از یحیی ابن سعید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر همواره به خدا پناه می‌برد از مشکلی که علی (ع) در آن حضور نداشته باشد.

یعلی بن عبید و عبدالله بن نمیر از اعمش، از حبیب بن ابوثابت، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است: * عمر بر ما خطبه خواند و ضمن آن گفت: علی (ع) داناترین ماست به قضاوت و اُبی آگاه‌ترین ماست به قراءت. البته ما برخی از چیزهایی را که اُبی می‌گوید رها می‌کنیم. او می‌گوید شنیدم: پیامبر (ص) چنین می‌فرمود. ولی گفتار رسول خدا (ص) را در سخن اُبی که شاهی از قرآن داشته باشد، رها نمی‌کنیم.

وهب بن جریر بن حازم از شعبه، از حبیب بن شهید، از ابن ابی ملیکة، از ابن عباس نقل می‌کرد که می‌گفته است: * عمر می‌گفت: علی (ع) داناترین ماست به قضاوت و اُبی آگاه‌ترین ماست به قراءت.

ابونعیم فضل بن دُکین از اسرائیل، از سماک، از عکرمة، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر می‌گفت: علی (ع) داناترین ماست به قضاوت و اُبی آگاه‌ترین ماست به قراءت. ولی از بسیاری از قرائات اُبی روی می‌گردانیم.

عبدالله بن نمیر از اسماعیل، از سعید بن جبیر نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر می‌گفت: علی (ع) داناترین ماست به قضاوت و اُبی آگاه‌ترین ماست به قراءت.

محمد بن عبید طنافسی از عبدالملک، از عطاء نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر همواره می‌گفت: قاضی‌ترین ما به قضاوت علی است، و قاری‌ترین ما به قرآن اُبی است.

عبدالرحمن بن عوف^۱ رضی الله عنه

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از فضیل بن ابی عبدالله، از عبدالله بن دینار اسلمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * عبدالرحمن بن عوف هم از کسانی بود که به زمان پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان به همان طریق که پیامبر (ص) شنیده بود فتوی می‌دادند.

أبی بن کعب رحمه الله

عبدالله بن نمیر از اجلح، از ابن ابری، از پدرش، از ابی بن کعب؛ و مؤمل بن اسماعیل و قبیصة بن عقبه، هر دو از سفیان ثوری؛ و اسلم منقری از مؤمل، از سعید ابن عبدالرحمن بن ابری؛ و قبیصة از عبدالله بن عبدالرحمن ابری، هر دو از قول پدر عبدالرحمن، از ابی بن کعب؛ و روح بن عبادة از سعید بن ابی غروبة، از قتاده، از انس؛ و عفان بن مسلم از حماد بن سلمة، از علی بن زید، از عمار بن ابی عمار، از ابو حبة بدری؛ و عفان از همام بن یحیی، از قتادة، از انس نقل می‌کنند که می‌گفته است * پیامبر (ص) ابی بن کعب را فرمود: مأمور شده‌ام بدانکه قرآن را بر تو عرضه بدارم. برخی از این راویان گویند، پیامبر (ص) فرمود: فلان سوره و فلان سوره را، و برخی گویند ابی به پیامبر (ص) عرض کرد: فرمودی آنجا [یعنی نزد خداوند] نامم برده شد؟ و برخی گویند عرض کرد: آیا خداوند برای شما نام مرا برده است؟ فرمود: آری. و ابی گریست. و پیامبر (ص) این آیه را تلاوت فرمود: «به فضل و رحمت الهی است و به این باید شاد شوند و بهتر است از آنچه جمع می‌کنند»^۲. عفان در حدیث خود از قول همام، از قتادة، از انس نقل می‌کند که پیامبر (ص) سوره «لَمْ يَكُنْ»^۳ را بر او تلاوت فرمود.

۱. از اصحاب بسیار ثروتمند و متمول که از او فقط شصت و پنج حدیث نقل شده است. در گذشته به سال ۳۲ هجری است.

رک: زرکلی، الاعلام، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۹۵-م.

۲. آیه ۵۸ از سوره بونس-م.

۳. سوره بینه-م.

خالد بن مخلد بَجَلِيّی از یزید بن عبدالملک بن مُغْبِرَة نَوْفَلِيّی، از یزید بن خُصَيْفَة، از پدرش، از سائب بن یزید نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون خداوند متعال سوره «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۱ را بر پیامبر (ص) نازل فرمود، رسول خدا (ص) پیش اُبَيّ بن کعب آمد و فرمود: جبرئیل مرا گفته است قرآن را بر تو بخوانم تا فراگیری و بازگویی. اُبَيّ بن کعب گفت: ای رسول آیا خداوند مرا نام برده است؟ فرمود: آری.^۲

عَفّان بن مسلم از وُهَيْب بن خالد، از خالد حدّاء، از ابوقلابه، از انس بن مالک از پیامبر (ص) نقل می‌کند که * فرمود: آگاه‌ترین امت من به قراءت اُبَيّ ابن کعب است. معلی بن اسد از عبدالواحد بن زیاد، از ابوفروة، از عبدالرحمن بن ابولیلی نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر گفت: اُبَيّ آگاه‌ترین ما به قراءت است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه^۳

ابومعاویة ضریر از اَعْمَش، از ابو ظَبْيَان نقل می‌کند که ابن عبّاس ما را گفت * کدام یک از دو قراءت قرآن را بهتر می‌دانید؟ گفتیم: قراءت عبدالله بن مسعود را. گفت: آری هر سال در ماه رمضان، قرآن یک بار بر پیامبر (ص) عرضه می‌شد. در سالی که رحلت فرمود قرآن دو بار بر ایشان عرضه شد. عبدالله بن مسعود به حضور آن حضرت رسید و شاهد بود که چه آیاتی منسوخ و چه احکامی دگرگون و مبدل شد.

یحیی بن عیسی زَمَلِيّی از سفیان، از اعمش، از ابوالضحی، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است * عبدالله [ابن مسعود] می‌گفته است: هیچ سوره‌ی نازل نشده است مگر آنکه بدانم برای چه نازل شده است و اگر بدانم که کسی به کتاب خدا از من داناتر است و شتر یا

۱. سوره علق. - م.

۲. با آنکه اُبَيّ بن کعب، انصاری است، چگونه هنگام نزول سوره اقرأ که بنا به برخی از اقوال، نخستین سوره است، در محضر رسول خدا (ص) بوده است؟ مرگ او را در سال بیستم یا بیست و یکم دانسته‌اند، و به قول ابن‌اثیر در خلافت عمر درگذشته است. بنابراین در جمع قرآن به روزگار عثمان نبوده است. - م.

۳. جناب عبدالله بن مسعود که به ابن مسعود و ابن ام‌عبد هم معروف است، از بزرگان پیشگامان و مهاجران مسلمان و به نقل ابن‌اثیر، نقر ششمی است که مسلمان شده است. در سال سی و دوم هجرت به روزگار حکومت عثمان درگذشت. برای اطلاع، رک: ابن‌اثیر، اسد الغابه، ج ۳، چاپ اسلامیة، ص ۲۶۰-۲۵۶؛ و زرکلی، الاعلام، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۲۲۸۰ و مرحوم حاج شیخ عباس قسّی، الکنی والالقباب «ابن - ابوه»، ذیل ابن ام‌عبد و ابن مسعود. - م.

هر چهار پایی تواند که بدو رسد، نزد او می‌شتابم.

ابومعاویة ضریر از اعمش، از ابراهیم نقل می‌کند که می‌گفته است: * عبدالله [ابن مسعود] می‌گفت: هفتاد و چند سوره از دهان رسول خدا (ص) فرا گرفتم.

وهب بن جریر بن حازم از شعبه، از ابراهیم بن مهاجر، از ابراهیم، از عبدالله؛ و ابونعیم فضل بن دُکین از ابوالاحوص، از سعید بن مسروق، از ابوالضحی، از عبدالله بن مسعود نقل می‌کنند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) مرا فرمود: برایم قرآن بخوان. عرض کردم: چگونه برای شما قرآن بخوانم و حال آنکه قرآن بر خود شما نازل می‌شود؟ فرمود: دوست می‌دارم. و به نقل و هب در حدیث خود، پیامبر (ص) فرمود: دوست می‌دارم قرآن را از کس دیگری جز از خودم بشنوم. من سوره نساء را برای ایشان خواندم و چون به این آیه رسیدم که می‌فرماید «پس چگونه بود، چون آریم از هر گروهی گواهی را و آریم تو را بر اینان گواه»^۱ فرمود: همین بس است. هر دو راوی گویند عبدالله گفت: حضرت را نگریستم؛ چشمان ایشان اشک آلود بود. و سپس فرمود: هرکس می‌خواهد قرآن را با طراوت بخواند به قراءت ابن امّ عبید بخواند.

عبدالله بن نمیر از اعمش، از مسلم بن صبیح، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است: * با اصحاب پیامبر (ص) مجالست کردم و آنان را پیمانه‌های مختلفی یافتم که برخی یک تن را سیراب می‌کند و برخی دو تن و برخی ده تن را و برخی صد تن، و برخی از آنان چنانند که اگر جمله مردم زمین از آن آب بیاشامند سیراب می‌شوند و عبدالله بن مسعود از این پیمانه‌ها بود.

عفان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از سلیمان اعمش، از مالک بن حارث، از ابوالاحوص نقل می‌کند که می‌گفته است: * گروهی یا تنی چند از اصحاب رسول خدا (ص) در خانه ابوموسی [اشعری] قرآنی را مقابله می‌کردند. در این هنگام عبدالله [ابن مسعود] برخاست و بیرون رفت. ابوموسی گفت: در آنچه خداوند بر محمد (ص) نازل فرموده این داناترین است که باقی مانده است. عفان بن مسلم در روایت دیگری گوید ابوموسی گفت: اگر چنین هم باشد از آن است که هرگاه ما را به حضور رسول خدا (ص) نمی‌پذیرفتند، او پذیرفته می‌شد و هرگاه ما غایب بودیم، او حاضر بود.

وکیع بن جراح از اسماعیل بن ابو خالد، از ابو عمرو و شیبانی نقل می کند که می گفته است * ابو موسی اشعری می گفت تا هنگامی که این مرد دانشمند، یعنی ابن مسعود، میان شماست از من چیزی پرسید.

ابوالولید هشام طیالسی از شریک، از ابی حصین، از ابی عطیة همدانی نقل می کرد که می گفته است * نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودم و مردی آمد و مسأله یی پرسید. عبدالله گفت: آیا از کس دیگری جز از من پرسیده ای؟ گفت: آری از ابو موسی اشعری پرسیده ام. و نظر ابو موسی را با وی در میان نهاد. عبدالله برخلاف ابو موسی گفت و برخاست. پس ابو موسی گفت: تا هنگامی که این مرد دانشمند میان شماست از من چیزی پرسید.

یحیی بن عبّاد از حمّاد بن سلمة، از عاصم بن یهْدَلَة، از زَرِّ بن حُبَیْش از ابن مسعود نقل می کند که می گفته است * هفتاد سوره را از دهان پیامبر (ص) آموختم و فرا گرفتم و در این باره هیچ کس به پای من نمی رسید.

عَفّان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از سلیمان اعمش، از شقیق بن سلمة نقل می کند که می گفته است * چون درباره جمع آوری قرآنها آن فرمان داده شد، عبدالله بن مسعود برای ما سخن راند و از خیانت سخن گفت و این آیه بخواند: «و هر آن کس خیانت کند، آید بدانچه خیانت کرده باشد در روز قیامت»^۱ و افزود که ایشان در مورد قرآنها خیانت کردند و من قراءت هر کس را که دوست بدارم می خوانم و برای من بهتر از قراءت زید بن ثابت است و سوگند به آن که جز او خدایی نیست من هفتاد و چند سوره را از دهان پیامبر (ص) فرا گرفته بودم و زید ابن ثابت پسر بچه ای کاکل به سر بود و با بچه ها بازی می کرد. و سوگند به آن که جز او خدایی نیست اگر بدانم از من به کتاب خدا داناتر کسی هست و شتر تواند که بدو رسد، به سویش خواهم شتافت. همو گوید، آن گاه عبدالله آن جا را ترک کرد. شقیق که یکی از راویان است می گوید: در جلسات متعددی که اصحاب رسول خدا و دیگران بودند، نشستم و نشنیدم کسی ادعای او را رد کند.

ابومعاویة ضریر و عبدالله بن نُمَیْر هر دو از اعمش، از زید بن وهب نقل می کند که می گفته است * روزی عمر نشسته بود که عبدالله [بن مسعود] آمد. عمر به دیدن او گفت: گنجینه یی انباشته از فقه است. و شاید اعمش می گفت انباشته از علم.

۱. بخشی از آیه ۱۶۱ از سوره آل عمران. - م.

معن بن عیسی از معاویة بن صالح، از اسد بن وداعة نقل می‌کند که: «عمر از ابن مسعود نام برد و گفت: گنجینه‌ی انباشته از علم را ویژه مردم قادسیه قرار دادم.^۱»

ابوموسی اشعری^۲

سفیان بن عیینة از زهری، از عروة، از عایشه یا از عمرة، از عایشه؛ و یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از ابوسلمة، از عایشه؛ و عبدالله بن نمیر از مالک، از عبدالله بن بریده، از پدرش نقل می‌کند که: «پیامبر (ص) قراءت ابوموسی را شنید و فرمود: به این شخص آوایی همچون آوای خاندان داود (ع) داده شده است.

عقّان بن مسلم از حمّاد بن سلمة، از ثابت، از انس نقل می‌کند که: «شبى ابوموسی نماز شب می‌گزارد. پس همسران پیامبر آوازش را شنیدند و چون بسیار خوش آوا بود برخاسته به صدای او گوش فرادادند. چون صبح در رسید، ابوموسی را گفتند که زنان قراءت تو را گوش می‌دادند. گفت: اگر می‌دانستم بهتر می‌خواندم و شما [خطاب به جمع مؤنث حاضر] را بیشتر به وجد می‌آوردم. حمّاد گوید: این را خطاب به ما گفت که برای شما [خطاب به جمع مذکر حاضر] بهتر می‌خواندم و شما را بیشتر به وجد می‌آوردم.

ابوأسامة حمّاد بن أسامة و وهب بن جریر بن حازم و مسلم بن ابراهیم، جملگی از هشام دستوائی، از قتادة، از انس نقل می‌کنند که می‌گفته است: «ابوموسی اشعری مرا پیش عمر فرستاد. عمر مرا پرسید: چون می‌آمدی ابوموسی چه می‌کرد؟ گفتم: مردم را قرآن می‌آموخت. عمر گفت: مرد زبرک و گربزی است، این سخن که تو را می‌گویم با او مگو. سپس پرسید: اعراب به چه حال بودند؟ گفتم: منظورت اشعریان است؟ گفت: نه، بصریان را می‌گویم. گفتم: اگر این سخن تو را درباره ابوموسی اشعری بشنوند بر آنان گران خواهد بود. گفت: این سخن را با ایشان مگو که آنان بادیه‌نشین اند، و به کار دیگری نمی‌آیند مگر اینکه

۱. اشاره به مدت اقامت عبدالله بن مسعود به عنوان سرپرست بیت‌المال به هنگام حکومت عمر در کوفه است. - م.

۲. عبدالله بن قیس بن سلیم معروف به ابوموسی اشعری، متولد ۲۱ قبل از هجرت و درگذشته ۴۴ هجرت یا به اختلاف روایات سالهای ۴۲ / ۴۴ / ۴۹ / ۵۰ / ۵۲. از او سیصد و پنجاه و پنج حدیث نقل شده است. برای اطلاع بیشتر، رک: ابن سعد، طبقات، ج ۴، ص ۱۷۹؛ و ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۴۶ و مرحوم محدث قسی، الکنی واللقاب، جلد «ابن - ابو»، چاپ صیدا، ص ۱۵۵ - م.

خدا یکی از آنان را سعادت جهاد دهد. و وهب بن جریر در روایت خود می‌گفت در راه خدا.

سلیمان بن حرب و موسی بن اسماعیل از قول حماد بن زید، از زبیر بن خَریت، از ابولبید لِمَازَة بن زَبَّار نقل می‌کنند که سلیمان یا کسی دیگر می‌گفته است * کلام ابوموسی نشروار بر جان می‌نشیند [به خطا نرفته و در هدف می‌نشیند].

یزید بن هارون از حماد بن سلمه، از قتادة نقل می‌کند که * ابوموسی می‌گفته است: قاضی را روا نیست که حکم دهد تا آنکه حق بر او آن‌چنان روشن بود که روز از شب. و چون این سخن را با عمر گفتند، گفت: ابوموسی راست می‌گوید.

مشایخ دیگر

ابومعاویة ضریر و محمد بن عبید از اعمش، از عمرو بن مَرَّة، از ابوالبحترئی نقل می‌کنند که می‌گفته است * به حضور علی (ع) رفتیم و از اصحاب پیامبر (ص) پرسیدیم. فرمود: از کدامشان؟ گفتیم: از عبدالله بن مسعود. فرمود: قرآن و سنت را نیکو آموخت و در آن به نهایت رسید و این شایسته و بایسته‌ترین علم است. گفتیم: از ابوموسی. فرمود: رنگی از علم به خود گرفت و سپس از آن بیرون آمد. گفتیم: از عمار یاسر. فرمود: مؤمنی است که مطالبی را فراموش کرده و چون تذکر دهند، به یاد می‌آورد. گفتیم: از حذیفه. فرمود: داناترین اصحاب پیامبر (ص) است در شناخت منافقان. گفتیم: از ابوذر. فرمود: علم فراوان شنید و در آن ناتوان ماند. گفتیم: از سلمان. فرمود: علم اول و آخر را درک کرد؛ دریایی است که عمق آن ناپیداست و از ما اهل بیت است. همو گوید گفتیم: از خودت بگو، ای امیرالمؤمنین. فرمود: در آن مورد که شما می‌خواهید چنان بودم که به هنگام پرسش دریغی نبود و به هنگام سکوت پیامبر (ص) ابتدا به سخن می‌فرمود.

عبدالوهاب بن عطاء عَجَلی از سعید بن ابوعروبه، از قتادة، و اسحاق بن یوسف ازرق واسطی از ابوعون، از محمد بن سیرین نقل می‌کنند که * پیامبر (ص) ابوالدرداء عویم را فرمود: سلمان از تو داناتر است.

وکیع بن جراح از اعمش، از ابو صالح، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌فرموده است * مادر سلمان بر او بگریید. ^۱ او انباشته و سیر شده از علم است.

مُعَاذِ بْنِ جَبَل^۲ رَحِمَهُ اللَّهُ

محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن بلال و نعمان بن عُمارة بن عَزِیة، از محمد ابن کعب قُرَظِیّ نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) می‌فرمود: روز قیامت معاذ بن جبل یک قدم پیشتر از علما حرکت می‌کند.

ابو معاویة ضریر از ابواسحاق شیبانی، از ابوعون نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمود: روز رستاخیز معاذ یک گام پیشتر از عالمان است.

اسحاق بن یوسف از زرق از هشام بن حسان، از حسن؛ و سلیمان بن حرب از حمّاد بن سلمة، از ثابت، از حسن نقل می‌کنند که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمود: روز رستاخیز معاذ بن جبل پیشاپیش علما است.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از سلیمان بن بلال، از عمرو بن ابی عمرو، از محمد بن کعب قُرَظِیّ نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمود: معاذ بن جبل یک گام پیشاپیش علماست.

عَفّان بن مسلم از وَهیب، از خالد، از ابوقلابة، از انس بن مالک، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرموده است * داناترین امت من به حلال و حرام معاذ بن جبل است.

یزید بن هارون از شعبة بن حجاج، از ابوعون محمد بن عبیدالله، از حارث بن عمرو ثقفی برادرزاده مغیره، از گروهی از اصحاب، از معاذ بن جبل نقل می‌کند که می‌گفته است * چون رسول خدا (ص) مرا به یمن گسیل فرمود پرسید: چنانچه قضاوتی پیش آید با چه حکمی قضاوت می‌کنی؟ گفتم: به آنچه در کتاب خداست حکم خواهم کرد. فرمود: اگر

۱. استعمال ابن اصطلاح در مورد مهر و محبت هم متداول است. - م.

۲. مُعَاذِ بْنِ جَبَل از بزرگان انصار و از قبیله خزرج و منوالد بیست سال قبل از هجرت و درگذشته سال هجدهم هجرت در طاعون عمواس است. برای اطلاع بیشتر و آگاهی از اختلاف اقوال درباره مدت عمر او، رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، چاپ اسلامی، تهران، بدون تاریخ، ص ۳۷۶. - م.

موردی بود که در کتاب خدا ذکر نشده بود؟ گفتم: بدانچه رسول خدا حکم فرموده است، حکم می‌کنم. فرمود: اگر در آن مورد هم نبود؟ گفتم: همه تلاش و اجتهاد خود را به کار می‌گیرم و رأی خواهم داد و استوار خواهم بود. پیامبر (ص) با محبت به سینه‌ام زده فرمود: سپاس خدای را که فرستاده رسول خدا را موفق فرمود تا رسول خدا را خشنود کند.

محمد بن عمر [واقدی] از اسحاق بن یحیی بن طلحة، از مجاهد نقل می‌کند که * چون رسول خدا آهنگ حرکت به حنین کرد مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ را در مکه بداشت تا برای مردم مکه قرآن بخواند و ایشان را فقه بیاموزد.^۱

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن عَلَیِّ بن رَبَاح، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر بن خطاب در جایه خطبه گفت و افزود: هر کس می‌خواهد از فقه سؤال پرسد باید نزد مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ برود.

محمد بن عمر [واقدی] از ایوب بن نعمان بن عبدالله بن کعب بن مالک، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است * چون مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ به شام رفت عمر می‌گفت: بیرون رفتن او از مدینه موجب اخلال در فقه و فتوی برای اهل مدینه است. عمر می‌گفته است: در این مورد با ابوبکر رحمه الله سخن گفتم که به مناسبت نیاز مردم معاذ را از رفتن بازدارد ولی ابوبکر نپذیرفت و گفت: من مردی را که آهنگ شهادت دارد و در صدد جلب رضای خداوند است، باز نمی‌دارم. من گفتم: به خدا سوگند که این مرد در بستر و خانه خود از نیازی که مردم شهر او به او دارند به ثواب شهادت می‌رسد. کعب بن مالک گوید: معاذ بن جبل در زمان حیات رسول خدا (ص) و ابوبکر در مدینه فتوی می‌داد.

عبدالله بن نُمَیْرٍ از سعید بن ابوعروبه، از شهر بن حَوْشَبٍ نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر می‌گفت: چون روز رستاخیز علما بیایند، مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ به اندازه پرتاب یک سنگ پیشاپیش آنان خواهد بود.

محمد بن فَضَیْلٍ بن غَزْوَانَ صَبَبِیٍّ از قول بیان، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است * ابن مسعود می‌گفت: «همانا معاذ امتی بود فرمان بردار خداوند (قانت)، پاک‌رای بود و نبود از مشرکان»^۲ مردی او را گفت: آیه را فراموش کرده‌ای؟ گفت: نه، معاذ را به

۱. رک: واقدی، مغازی، ج ۳، چاپ مارسدون جونس، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۸۸۹، و ترجمه آن. - م.

۲. مقتبس از آیه ۱۲۱ از سوره نحل. - م.

ابراهیم (ع) تشبیه کردم و مراد از امت هم کسی است که به مردم خیر بیاموزد و مراد از (قانت) هم مطیع است.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از منصور بن عبدالرحمن، از شعبی، از فروة بن نوفل اشجعی نقل می‌کند که می‌گفته است: * عبدالله بن مسعود می‌گفت: همانا معاذ بن جبل امتی بود فرمان‌بردار خداوند (قانت)، پاک‌رای بود و نبود از مشرکان. گفتم: ابو عبدالرحمن به غلط افتاده است، بلکه خداوند فرموده است ابراهیم چنان است. ولی او بار دوم نیز همچنان خواند و دانستم به عمد چنان می‌خواند و هیچ نگفتم. گفتم: آیا می‌دانی امت و قانت یعنی چه؟ گفتم: خدا داناتر است. گفتم: امت کسی است که مردم را خیر می‌آموزد و قانت کسی است که مطیع خدا و رسول خدا باشد و معاذ بن جبل مردم را خیر می‌آموخت و فرمان‌بردار خدا و رسول خدا بود.

اسحاق بن یوسف ازرق و فضل بن دُکین، از زکریاء بن ابوزائده؛ و وهب بن جریر بن حازم از شعبه، از فراس و مجالد؛ و فضل بن دُکین و قبیصة بن عقبه از سفیان، از فراس، و جملگی از شعبی، از مسروق نقل می‌کنند که می‌گفته‌اند: * نزد عبدالله بن مسعود بودیم، گفتم: «همانا معاذ بن جبل امتی بود فرمان‌بردار خداوند (قانت) و پاک‌رای بود». فروة بن نوفل گفت: گویا ابو عبدالرحمن ابراهیم (ع) را از یاد برده است. [عبدالله بن مسعود] گفت: آیا از من شنیدی که ابراهیم را یاد کنم؟ ما همواره معاذ را به ابراهیم تشبیه می‌کردیم و معاذ در این مورد تلاش می‌کرد شبیه ابراهیم باشد. همو گوید، مردی عبدالله بن مسعود را گفت: معنی امت چیست؟ گفت: کسی که مردم را خیر بیاموزد، و قانت کسی است که مطیع خدا و رسولش باشد.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالملک بن عمیر، از ابوالاحوص نقل می‌کند که می‌گفته است: * روزی ابن مسعود با یاران خود گفتگو می‌کرد و گفت: «همانا معاذ امتی بود فرمان‌بردار خداوند (قانت)، پاک‌رای بود و نبود از مشرکان». مردی که می‌پنداشت ابن مسعود اشتباه کرده است او را یاد آور شد. ابن مسعود گفت: آیا می‌دانید معنی امت چیست؟ گفتند: چیست؟ گفت: کسی که مردم را خیر بیاموزد. سپس گفت: آیا می‌دانید قانت یعنی چه؟ گفتند: نه. گفت: یعنی فرمان‌بردار خداوند.

قبیصة بن عقبه از سفیان، از ثور، از خالد بن معدان نقل می‌کند که می‌گفته است: * عبدالله بن عمرو می‌گفته است: ما را از دو عاقل حدیث نقل کنید. گفته می‌شد: دو عاقل

کیستند؟ می‌گفت: معاذ و ابوالدرداء.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوشهاب، از اعمش نقل می‌کند که می‌گفته است: «معاذ بن جبل می‌گفت: هر کجا که به دانش رسیدی آن را فراگیر.

اصحاب رسول خدا (ص) که اهل علم و فتوی بودند

محمد بن عمر اسلمی از جاریه بن ابوعمران، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می‌کند که * هرگاه ابوبکر صدیق را کار مهمی بود و می‌خواست مشورت کند و رای خردمندان و فقها را بداند از مهاجران و انصار کسانی را فرامی‌خواند از جمله علی (ع) و عمر و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و جمله این گروه هم در زمان خلافت ابوبکر فتوی می‌دادند و فتوی بر عهده ایشان بود و چون ابوبکر درگذشت و حکومت به عمر رسید، همین گروه را فرامی‌خواند ولی در دوره عمر فتوی به عهده عثمان و ابی و زید بود.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن میسرة، از محمد بن سهل بن ابوخیثمة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * فتوی‌دهندگان زمان رسول خدا سه تن از مهاجران و سه تن از انصار بودند؛ عمر و عثمان و علی (ع) و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از فضیل بن ابی‌عبدالله، از عبدالله بن دینار اسلمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * چون عمر را مهمی پیش می‌آمد، با اهلی شوری مشورت می‌کرد و از انصار نیز معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت را فرامی‌خواند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عمران بن ابی‌انس، از پدرش، از سلیمان بن یسار، از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که می‌گفته است * علم اصحاب پیامبر (ص) به شش نفر سرانجام می‌یافت: عمر و عثمان و علی و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت.

فضل بن ذکین از قاسم بن معن، از منصور، از مسلم، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است * با اصحاب پیامبر (ص) گفتگو کردم و دیدم علم خود را از شش تن آموخته‌اند: علی (ع) و عمر و عبدالله [بن مسعود] و معاذ و ابوالدرداء و زید ابن ثابت. و

چون این شش نفر را بررسی کردم علم خود را از علی (ع) و عبدالله [ابن مسعود] آموخته بودند.

حسن بن موسی اشیب از زُهِیر بن معاویة، از جابر، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: * پس از پیامبر (ص) علمای این امت شش تن بودند، عمر و عبدالله [ابن مسعود] و زید بن ثابت - که اگر در این سه تن اختلافی پدید می‌آمد دو تن دیگر تابع عمر بودند - و علی (ع) و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری - که اگر علی (ع) نظری و آن دو نظر دیگری می‌دادند نظر آن دو تابع نظر علی (ع) بود.

عبیدالله بن موسی از حسن بن صالح، از مُطَرِّف، از عامر، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است: * اهل فتوی از اصحاب رسول خدا (ص) عمر و علی (ع) و ابن مسعود و زید و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری بودند.

عَفَّان بن مسلم از وُهِیب، از داؤد، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: * قاضیان این امت چهار تن اند، عمر و علی (ع) و زید و ابوموسی اشعری؛ و اشخاص گریز و زیرک این امت چهار تن اند، عمرو بن عاص و معاویة بن ابوسفیان و مغیره بن شعبه و زیاد.

ابومعاویة ضریر از اعمش، از شقیق، از مسروق، از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل می‌کند که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) می‌فرمود: قرآن را از چهار تن بیاموزید: عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم آزادکرده ابوحدیفة.

ابوضمیره انس بن عیاض لُثَیّی و عبدالله بن نُمَیر هَمْدانی، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون نخستین مهاجران از مکه به مدینه رسیدند در عَصَبَة منزل کردند به نزدیکی قُبَاء، و پیش از آمدن رسول خدا (ص) همان جا بودند و سالم آزادکرده ابوحدیفة در نماز بر آنان امامت می‌کرد و او از همه بیشتر قرآن می‌دانست. عبدالله بن نمیر در حدیث خود گوید، عمر بن خطاب و ابوسلمة بن عبدالأسد نیز با آنان بوده‌اند.

عبدالله بن سلام^۱

حمّاد بن عمرو نصیبی از زید بن رفیع، از معبد جهنی، از یزید بن عُمیرة سَکَسِکِی که شاگرد معاذ بن جبل بوده نقل می‌کند که * معاذ بن جبل او را فرمود از چهار تن علم آموزد: عبدالله بن مسعود و عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و ابوالدرداء عُوَیْمِر.

احمد بن اسحاق حضرمی از وُهیّب، از ایوب، از ابوقلابه، از یزید بن عُمیرة، از مُعاذ همین را می‌گفت.

حمّاد بن عمرو نصیبی از زید بن رفیع، از معبد جهنی نقل می‌کند که می‌گفته است * مردی بود - نام او یزید بن عُمیرة سَکَسِکِی که شاگرد معاذ بن جبل بود. گوید، چون مرگ معاذ فرا رسید، یزید بر بالین او نشست و به گریه افتاد. معاذ بر وی نگریسته گفت: چه چیز تو را به گریستن واداشته است؟ یزید او را گفت: برای بهره‌های دنیوی که از تو می‌بردم، نمی‌گیرم؛ ولی بر علمی که از دست می‌دهم، می‌گیرم. معاذ گفت: اصل علم پابرجاست و از میان رفتنی نیست. پس از من علم را نزد چهار تن بیاموز: نزد عبدالله بن مسعود و عبدالله بن سلام که پیامبر (ص) فرمود دهمین شخصی است که به بهشت داخل می‌شود، و نزد عمر - و البته عمر گرفتار است و به تو نمی‌رسد - و نزد سلمان فارسی. گوید، چون معاذ درگذشت، یزید بن عُمیرة سَکَسِکِی خود را به کوفه و مجلس درس عبدالله بن مسعود رساند و ابن مسعود به دیدن او گفت: «همانا که معاذ بن جبل امتی بود فرمانبردار خداوند، و پاک‌رای بود و از مشرکان نبود». اصحاب ابن مسعود گفتند: «همانا ابراهیم امتی بود فرمانبردار خداوند و پاک‌رای بود و از مشرکان نبود». و ابن مسعود باز گفت: «همانا معاذ بن جبل امتی بود فرمانبردار خداوند و پاک‌رای بود و از مشرکان نبود».

ابونعیم فضل بن دُکین از سفیان، از قول مردی، از مجاهد نقل می‌کند که * از آیه «و آن کس که علم کتاب پیش اوست»^۲ عبدالله بن سلام مراد است.

۱. از یهود بنی‌فینقاع و نامش حصین بود. به هنگام ورود پیامبر (ص) به مدینه مسلمان و از سوی آن حضرت به عبدالله موسوم شد. در سال ۴۳ هجری درگذشت. رک: ابن‌اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۷۶ - م.

۲. بخشی از آیه ۴۳ از سوره رعد. برای اطلاع بیشتر از روایاتی که در مورد این آیه آمده است، رک: شیخ طوسی، تبیان، ج ۶، چاپ نجف، بدون تاریخ، ص ۲۶۷ - م.

احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از ابویحیی قنات، از مجاهد نقل می‌کند که
 * از آیه «و گواهی داد شاهی از بنی اسرائیل...»^۱ عبدالله بن سلام مراد است.
 محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقیبة، هر دو از سفیان، از عمرو بن قیس، از عطیة
 * در مورد آیه «... که آن را علمای بنی اسرائیل بدانند»^۲ نقل می‌کنند که آنان پنج تن
 بوده‌اند: عبدالله بن سلام و ابن یامین و ثعلبة بن قیس و اسد و اُسَید.

ابوذّر^۳

حجاج بن محمد از ابن جریج، از ابو حرب بن ابواسود، از ابواسود، همچنین ابن جریج و مرد
 دیگری از زاذان نقل می‌کنند که * علی (ع) را در مورد ابوذر پرسیدند، فرمود: انباشته از
 علمی شد که از کشیدن آن ناتوان ماند. بسیار سختگیر و آزمند بود. سختگیر به از دست
 دادن دین خود و آزمند نسبت به کسب علم، و فراوان از پیامبر (ص) سؤال می‌کرد که به او
 پاسخ داده می‌شد و گاهی هم پاسخ داده نمی‌شد و به هر حال ظرف و پیمانهاش از علم لبریز
 بود. گوید: آنان نفهمیدند که مراد از ناتوانی ابوذر چه بوده است. آیا مراد این است که
 نتوانسته است آن را آشکار سازد و علم خود را عرضه کند یا آنکه نتوانسته است چنانکه
 باید و شاید از رسول خدا (ص) بهره ببرد.

سلیمان بن عبدالرحمن دمشقی از ولید بن مسلم، از ابو عمرو اوزاعی، از مرثد، یا پسر
 مرثد از قول پدرش، نقل می‌کند که می‌گفته است * کنار ابوذر غفاری نشسته بودم و مردی
 بر او درآمد و گفت: مگر امیرالمؤمنین تو را از فتویٰ دادن نهی نکرده است؟^۴ ابوذر گفت: به
 خدا سوگند اگر شمشیر بر گلوی من بگذارید که گفتاری را که از رسول خدا شنیده‌ام، نقل

۱. آیه ۱۰ از سوره احقاف. - م.

۲. آیه ۱۹۷ از سوره شعراء. - م.

۳. جندب بن جناده، معروف به ابوذر از پیشگامان مسلمانان و نفر پنجم یا ششمی است که مسلمان شده است. پس از رحلت
 رسول خدا (ص) به صحرای شام هجرت کرد و در دوره حکومت عثمان به ریزه تبعید شد و در سال ۳۲ رحلت کرد
 [بنابراین، به راستی مردم و خود او نتوانسته‌اند از علم او بهره ببرند و البته زورگویان اجازه ندادند]. برای اطلاع بیشتر،
 رک: شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، چاپ آقای حسن مصطفوی، اسفند ۱۳۴۸، ص ۱۲۲ و رجال بحرالعلوم، ج ۲،
 چاپ نجف، ۱۹۶۵ میلادی، ص ۱۶۱-۱۴۳. - م.

۴. به احتمال قوی منظور از امیرالمؤمنین در این روایت عثمان است. - م.

نکنم پیش از آنکه گلویم را ببرید آن را خواهم گفت.

وکیع بن جراح از فِطْر بن خَلِيفَة، از مُنذر ثَوْرِي، از ابو ذَرّ نقل می کند که می گفته است * پس از ترک محضر رسول خدا (ص) چنان شد که اگر پرنده ای در آسمان بال می زد، از آن حالت دانشی را به خاطر می آوردیم و بهره علمی می بردیم.

کسانی که در زمان رسول خدا (ص) قرآن را جمع کردند

محمد بن یزید واسطی از اسماعیل بن ابو خالد، از شُعْبِيّ نقل می کند که می گفته است * به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را شش تن جمع کردند و آنان اُبَی بن کعب و معاذ بن جبل و ابوالدرداء^۱ و زید بن ثابت و سعد و ابوزید بودند. گوید، مُجَمِّع بن جاریه هم قرآن را گرد آورد ولی دو یا سه سوره از آن باقی ماند، و ابن مسعود هم نود و چند سوره را از شخص پیامبر (ص) و بقیه قرآن را از مُجَمِّع آموخت.

عبدالله بن نُمَیر و محمد بن عُبَید طَنَافِسی و فضل بن دُکَیْن و اسحاق بن یوسف ازرق، از زکریاء بن ابی زائده، همچنین محمد بن عبید از اسماعیل بن ابو خالد، جملگی از عامر شعبی نقل می کنند که می گفته است * به روزگار رسول خدا (ص) شش تن از انصار قرآن را گرد آوردند و ایشان معاذ بن جبل و اُبَی بن کعب و زید بن ثابت و ابوالدرداء و ابوزید و سعد بن عُبَید بودند. همو گوید: به هنگام رحلت رسول خدا (ص) یک دو سوره از قرآنی که مُجَمِّع بن جاریه جمع می کرد، باقی مانده بود.

مسلم بن ابراهیم از قُرّة بن خالد، از محمد بن سیرین نقل می کند که می گفته است * به روزگار پیامبر (ص) اُبَی بن کعب و زید بن ثابت و عثمان بن عفّان و تمیم داری قرآن را گرد آوردند.

مسلم بن ابراهیم از قُرّة بن خالد نقل می کند که می گفته است * قتادة را شنیدم که

۱. عُوَیْمِر بن عامر، یا عُوَیْمِر بن قیس بن زید معروف به ابوالدرداء از قبیله خزرج و از انصار است. کلیبی نام او را عامر بن زید ضبط کرده و مرحوم محدث قسی هم در الکنی واللقاب همین را برگزیده است. به سال ۳۲ درگذشته است، هر چند گروهی درگذشت او را بعد از صفین یعنی ۳۷ هجری می دانند. مدتی را به عزلت گذراند. رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۱۶۰ و زرکلی، الاعلام، ج ۵، چاپ بیروت، ص ۲۸۱ و مرحوم محدث قسی، الکنی واللقاب، جلد «ابن-ابو»، چاپ صیدا، ص ۶۳، که در آن آمده است از طرف معاویه برای آوردن پیام به حضور امیرالمؤمنین علی (ع) آمد. - م.

می گفت به روزگار پیامبر (ص) ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید قرآن می خواندند. گوید: گفتم: ابوزید کیست؟ گفت: از خویشاوندان انس بود.

هؤذة بن خلیفه از عوف، از محمد نقل می کند که می گفته است: * رسول خدا (ص) درگذشت و از اصحاب ایشان جز از چهار تن که جملگی از انصار بودند کسی قرآن گردآوری نکرد، و دربارهٔ نفر پنجم اختلاف است: زید بن ثابت و ابوزید و معاذ بن جبل و ابی بن کعب مورد اتفاق است و آن که او مورد اختلاف است تمیم داری است.

عقان بن مسلم از همام، از قتادة نقل می کند که می گفته است: * انس را گفتم: به روزگار رسول خدا (ص) چه کسانی قرآن را گرد آوردند؟ گفت: چهار تن که جملگی از انصار بودند: ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و مرد دیگری از انصار که او را ابوزید می گفتند.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر، از قتادة، از انس بن مالک نقل می کند که می گفته است: * به روزگار پیامبر (ص) قرآن را چهار تن فراگرفتند و گرد آوردند: ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید.

احمد بن محمد ازرقی از مسلم بن خالد، از عبدالرحیم بن عمر، از محمد بن کعب قُرَظی نقل می کند که می گفته است: * به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را پنج تن جمع آوردند و جملگی از انصار بودند: معاذ بن جبل و عبادة بن صامت و ابی بن کعب و ابویوب و ابوالدرداء.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب و هشام، از محمد^۱ نقل می کنند که می گفته است: * به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را چهار تن گرد آوردند، ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید. همو گوید، بر سر دو تن دیگر نیز اختلاف است، عثمان و تمیم داری، یا عثمان و ابوالدرداء.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از مسلم بن یسار، از ابن مرسا که از بردگان آزاد شدهٔ قریش است نقل می کند که می گفته است: * عثمان به روزگار خلافت عمر، قرآن را جمع کرده است.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از سعد بن اسحاق بن کعب بن

۱. ظاهراً منظور محمد بن عبدالله برادرزادهٔ زهری است. - م.

عُجْرَةَ، از محمد بن کعب قُرْظِي نقل می‌کند که می‌گفته است: * به روزگار پیامبر (ص) قرآن را پنج تن از انصار جمع کردند، معاذ بن جبل و عبادة ابن صامت و اَبی بن کعب و ابویوب و ابوالدرداء، و چون زمان حکومت عمر بن خطاب فرارسید یزید بن ابوسفیان به او نوشت که: جمعیت شامیان فزونی یافته و شهرها از مسلمانان انباشته است و نیازمند به کسانی هستند که ایشان را قرآن و فقه بیاموزند؛ ای امیر مؤمنان با فرستادن مردانی که آنان را آموزش دهند مرا یاری کن. عمر این پنج تن را فراخواند و گفت: برادران شامی شما از من یاری خواسته‌اند تا کسی برای آموزش دادن قرآن و فقه بدیشان گسیل دارم؛ خدای شما را رحمت کند، مرا یاری دهید و سه تن از شما به شام بروید؛ اگر بتوانید همه بروید و اگر نه، سه تن حرکت کنید. گفتند: همه نمی‌توانیم، ابویوب پیرمردی است سالخورده و اَبی بن کعب بیمار است. پس مُعَاذ و عبادة و ابوالدرداء آماده رفتن شدند. عمر گفت: نخست از شهر حِمص شروع کنید و شما مردم مختلفی را خواهید دید که برخی از آنان تیزفهمند. اگر چنین موردی یافتید، عده‌ای از مردم را بدو بسپارید و چون از وضع حِمص خرسند شدید یک تن از شما آنجا بماند و یکی به دمشق و دیگری به فلسطین برود. آنان به حِمص رفتند و همانجا بودند تا از وضع آن شهر خرسند شدند. عبادة همانجا ماند و ابوالدرداء به دمشق رفت و معاذ به فلسطین. معاذ در سال طاعون عَمَواس^۱ درگذشت. عبادة بعد به فلسطین رفت و همانجا درگذشت، و ابوالدرداء تا پایان عمر در دمشق بود.

رَوْح بن عبادة و عبدالوهاب بن عطاء از هشام بن ابی‌عبدالله، از ابوالعلاء بُرَد، از سلیمان بن موسی و کثیر بن هشام، از جعفر بن بُرْقان نقل می‌کنند که: * ابوالدرداء می‌گفته است: تا کسی دانش نیاموزد، دانشمند نگردد و تا به علم خویش عمل نکند، عالم نگردد. عارم بن فضل از حَمَاد بن زید و معلی بن اسد از وَهَّیب، و هر دو از ایوب، از ابوقلابه نقل می‌کنند که: * ابوالدرداء می‌گفته است: تا وجوه مختلف قرآن را در نیابی، روح فقه را هرگز نخواهی فهمید.

یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِي از شُجَاع بن ابی شُجَاع، از معاویه بن قُرّة نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابوالدرداء می‌گفت: دانش بیاموزید و اگر نتوانستید، دانشمندان را دوست بدارید و اگر اهل علم را دوست نمی‌دارید، هیچ‌گاه دشمن ایشان نباشید.

۱. عمواس نام شهری از شام است و این طاعون به سال ۸۱ هجری بوده است. - م.

یحیی بن عبّاد و مسلم بن ابراهیم از حارث بن عبید، از مالک بن دینار نقل می‌کردند که می‌گفته است: * ابوالدرداء می‌گفت: هر کس علمش افزون شود، دردش افزون می‌شود. و یحیی بن عبّاد در این روایت افزوده است که ابوالدرداء می‌گفت: از همه بیشتر بر آن می‌ترسم که روز رستاخیز مرا بگویند علم آموختی؟ و بگویم آری، و گفته شود به آنچه آموختی چه اندازه عمل کردی؟

از قول میسر بن کدّام، از قاسم بن عبدالرحمن برایم نقل کردند که می‌گفته است: * ابوالدرداء از آن کسان است که علم بدیشان عنایت شده است.

از قول معاویة بن صالح حضرمی، از عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر برایم نقل کردند که می‌گفته است: * معاویة بن ابوسفیان می‌گفت: ابوالدرداء یکی از حکماست و عمرو عاص نیز یکی از حکماست و کعب الاحبار هم یکی از دانشمندان است و او را علمی است همچون میوه‌های گوناگون، هرچند که ما در مورد او کوتاهی کردیم.

زید بن ثابت^۱

یحیی بن عیسی زملی از اعمش، از ثابت بن عبیدالله، از زید بن ثابت نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) مرا فرمود: مرا نامه‌هایی از برخی مردم می‌رسد که دوست ندارم کسی آن را بخواند، آیا می‌توانی خط عبرانی یا سریانی را فرا بگیری؟ گفتم: آری. گوید: در هفده شب آن را آموختم.

محمد بن معاویة نیشابوری از عبدالرحمن بن ابی الزناد، از پدرش، از خارجه ابن زید، از زید بن ثابت نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون پیامبر (ص) به مدینه آمد مرا فرمود: خط یهودیان را فرا گیر که من در مورد نامه‌های خود از ایشان در امان نیستم. و من آن خط را در کمتر از نصف ماه آموختم.

اسماعیل بن أبان و راق از عبّیسة بن عبدالرحمن قرشی، از محمد بن زاذان، از ام‌سعد،

۱. زید بن ثابت بن ضحاک انصاری، متولد سال یازده قبل از هجرت و درگذشته چهل و پنج هجری، از بزرگان اصحاب رسول خدا و مورد توجه خلفا بوده است. و ابن عباس هم به احترام علم به خانه او می‌آمده است. رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۲، چاپ کتابفروشی اسلامیة، تهران، ص ۲۲۲ و زرکلی، الاعلام، ج ۳، چاپ بیروت، بدون تاریخ، ص

از زید بن ثابت نقل می‌کند که می‌گفته است * به حضور رسول خدا (ص) بودم و در مورد برخی از حوائج خود املاء می‌فرمود و فرمود: قلم را به هنگام فراغت روی گوش خود بگذار که برای املاء‌کننده یادآور مطالب است.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از خالد حدّاء، از ابوقلابه، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمود: داناترین امت من در مسائل میراث زید [بن ثابت] است.

عفّان بن مسلم از وهیب، از خالد حدّاء، از ابوقلابه، از انس بن مالک، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود * داناتر امت من به مسائل ارث زید بن ثابت است.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالحمید بن عمران بن ابوانس، از پدرش، از سلیمان بن یسار نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر و عثمان در قضا و فتوی دادن و مسائل میراث و قراءت هیچ‌کس را بر زید بن ثابت مقدم نمی‌داشتند.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن علی بن ربّاح، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر بن خطاب در جایبه خطبه می‌کرد و گفت: هرکس می‌خواهد در مسائل میراث سؤال کند به نزد زید بن ثابت برود.

عفّان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از حجّاج بن ارطاة، از نافع نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر بن خطاب، زید بن ثابت را بر قضاگماشت و او را اجرتی معین کرد.

محمد بن عمر [واقدی] از جاریه بن ابوعمران، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر در همه سفرها - یا در هر سفری - زید بن ثابت را به نیابت خود در مدینه می‌داشت، و عمر همواره مردان نام‌آور را به شهرها و به کارهای مهم گسیل می‌داشت؛ زید بن ثابت را به او پیشنهاد کردند؛ پس گفت: مکان و منزلت زید بر من پوشیده نیست ولی مردم شهر به زید نیازمندند و او مردم را مطالبی نقل می‌کند که پیش کس دیگری نمی‌یابند.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن مسلم بن جَمّاز، از عثمان بن حفص بن عمر بن خَلْدَة زُرْقِی، از زُهْرِی، از قَبِیصَة بن ذُوْیْب بن حَلْحَلَة نقل می‌کند که می‌گفته است * زید بن ثابت به مدینه در قضا و فتوی و قراءت و مسائل میراث از سران و سرشناسان بود و این حال در دوره خلافت عمر و عثمان و علی (ع) بر دوام بود و چون معاویه در سال چهلیم به حکومت رسید همچنان بود تا زید در سال چهل و پنج هجری درگذشت.

فضل بن دُکین از رزین انار فروش (بیاع الرُّمَّان)، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است * ابن عباس برای زید بن ثابت رکاب گرفت [تا سوار شود] و گفت: باید که با دانشمندان و بزرگان چنین رفتار کرد.

محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از ابن عباس نقل می‌کند که * او رکاب زید بن ثابت را گرفت و زید گفت: ای پسر عموی رسول خدا، چنین مکن. و ابن عباس گفت: ما با دانشمندان و بزرگان خود چنین می‌کنیم.

عُفَّان بن مسلم و وهب بن جریر بن حازم و ابوالولید هشام بن عبدالملک طیالسی، جملگی از شعبه و فضل بن دُکین و حسن بن موسی، از زهیر بن معاویه و جمله ایشان از ابواسحاق، از مسروق نقل می‌کنند که می‌گفته است * به مدینه آمدم و از اصحاب پیامبر (ص) پرسیدم و زید بن ثابت از راسخان در علم بود.

محمد بن عمر [واقدی] از ضحاک بن عثمان، از بُکَیر بن عبدالله بن أشجّ نقل می‌کند که می‌گفته است * سعید بن مسیب در همه قضاوتها و فتوهای خود به آنچه زید بن ثابت فتوی داده بود رفتار می‌کرد و چه بسا اگر مسأله‌ای پیچیده پیش می‌آمد که فتوای برخی از اصحاب پیامبر (ص) را که بیرون از مدینه بودند بدو می‌گفتند، می‌پرسید: نظر زید بن ثابت در این باب چیست؟ که زید بن ثابت داناترین مردم به قضاوت و بیناترین مردم به اموری است که در آنها مطلبی شنیده نشده است. آن‌گاه گفت: من فتوایی از زید بن ثابت نمی‌شناسم که همگان در شرق و غرب بر آن یک کلمه نباشند و مردمان بدان عمل نکنند ولی دیگران احادیث و فتواهایی داده‌اند که هیچ تنی از مردمان بدان عمل نمی‌کند و توجهی نمی‌نماید.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از موسی بن میسرة، از سالم بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است * روز مرگ زید بن ثابت با ابن عمر بودم و گفتم: امروز عالم مردم درگذشت. ابن عمر گفت: خدایش همین امروز رحمت کناد؛ زید بن ثابت در همه خلافت عمر گزیده‌تر دانشمندان بود؛ عمر علما را به شهرها گسیل داشت و آنان را نهی کرد از اینکه به رای خویش فتوی دهند، ولی زید بن ثابت به مدینه بود و برای مردم مدینه و آنان که بدان شهر می‌آمدند فتوی می‌داد.

محمد بن عبدالله اسدی و خلّاد بن یحیی از قول سفیان، از اسماعیل، از شعبی نقل می‌کردند که * مروان مردی را پشت پرده نشاند و آن‌گاه زید بن ثابت را خواست و پرسشهایی از او کرد و گروهی پاسخ او را می‌نوشتند. زید بن ثابت آنان را نگریست و گفت:

ای مروان، معذورم، که من مگر رای خودم را اظهار نمی‌دارم (تابع نظر کسی نیستم).
 هُوَذَةُ بن خلیفه^۱ از قول عَوْف نقل می‌کرد که می‌گفته است: * مرا گفته‌اند که چون زید بن ثابت را در گور کردند، ابن عباس با دست خود گور او را فرامود و گفت: علم این چنین از میان می‌رود؛ مردی که چیزی را می‌داند که دیگران نمی‌دانند چون بمیرد دانش خود را هم می‌برد.

ابوالولید هشام طیب‌السی و ابو‌عوانه از قتاده نقل می‌کنند که می‌گفته است: * چون زید بن ثابت درگذشت و او را در گور کردند، ابن عباس گفت: آری، علم این چنین از میان می‌رود.

کثیر بن هشام و عَفَّان بن مسلم و یحیی بن عبَّاد و موسی بن اسماعیل جملگی گفتند حمَّاد بن سلمه از عَمَّار بن ابی‌عَمَّار نقل می‌کرد که می‌گفته است: * چون زید بن ثابت مرد با ابن عباس در سایه‌خانه‌یی نشستیم و او گفت: آری، علم این چنین از میان می‌رود؛ امروز دانش فراوانی در خاک شد.

عَارِم بن فضل از حمَّاد بن زید، از یحیی بن سعید نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون زید بن ثابت مرد، ابوهریره گفت: امروز دانشمندترین این امت درگذشت. شاید خداوند متعال با ابن عباس این فقدان را جبران فرماید.

ابوهریره^۲

ابوضَمْرَةَ انس بن عیاض لَیْثی از عبدالله بن عبدالعزیز لَیْثی، از عمرو بن مِرْدَاس ابن عبدالرحمن جُنْدَعِی، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) مرا فرمود:

۱. این کلمه در برخی از مآخذ از جمله در طبقات چاپ مصر به صورت «هوزة» ضبط است ولی صحیح آن باذال است. در نود و یک سالگی به سال ۲۱۶ هجری درگذشته است. رک: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، چاپ علی محمد بجاوی، مصر، ص ۳۱۱. م.

۲. عبدالرحمن بن صَخْر دوسی ملقب به ابوهریره متولد ۲۱ قبل از هجرت و درگذشته ۵۹ هجری است. در سال هفتم هجرت و در خیبر به حضور پیامبر (ص) رسید و مسلمان شد، یعنی از بیست و سه سال مدت نبوت حضرت ختمی مرتبت فقط سه سال درک محضر ایشان را کرده است و این گونه حرفها که از محضر پیامبر (ص) از همگان بیشتر استفاده کرده‌ام ادعائی بیش نیست. برای اطلاع بیش از وضع این مرد، رک: محمود ابوریه، بازرگان حدیث، ترجمه استاد محمد وحید گلپایگانی، تهران، ۱۳۴۳ خورشیدی. م.

جامه بگشا. و گشودم و آن حضرت همه روز مرا حدیث نقل فرمود و سپس جامه به خودم پیچیدم و هیچ یک از احادیثی را که از برای من فرمود فراموش نکردم.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از ابن ابی ذئب، از مقبری، از ابوهریره نقل می کند که می گفته است * پیامبر (ص) را عرض کردم: من احادیث زیادی از شما شنیده ام و فراموش کرده ام. فرمود: ردای خود بگشای. گشودم. دست در ردایم فرمود و سپس گفت: ردا را بپوش. چنان کردم و پس از آن هرگز حدیثی را از یاد نبردم.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از ابن ابی ذئب، از سعید بن ابی سعید مقبری، از ابوهریره نقل می کند که می گفته است * از رسول خدا (ص) به اندازه دو جوال بزرگ حدیث از بر کردم؛ از آن دو یکی را منتشر ساختم و اگر دومی را بخواهم منتشر سازم حلقومم بریده خواهد شد.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابن شهاب، از اعرج، از ابوهریره نقل می کند که می گفته است * مردم می گویند ابوهریره حدیث زیادی می آورد و به خدا سوگند اگر دو آیه در قرآن نمی بود، هرگز حدیثی نمی آوردم. و آن دو آیه را برخواند: «آنان که پنهان دارند آنچه از حجتها و بیانی که ما فرو فرستاده ایم، پس از آنکه روشن نمودیم آن را در کتاب (تورات) ایشان را خدای لعنت می کند و لعنت کنندگان هم آنان را لعنت می کنند، مگر آنان که توبه کنند و نیک شوند، ایشان را توبه پذیرنده ام و من بخشاینده ام و مهربان»^۱. چون این دو آیه را برخواند گفت: برادران مهاجر ما به کار در بازار و برادران انصار ما به کار در بوستانها و کشتزارهای خود مشغول بودند ولی ابوهریره به همین مقدار که شکمش سیر شود قناعت می کرد و ملازم رسول خدا بود و چیزهایی می شنید که آنان نمی شنیدند و چیزهایی از بر می کرد که آنان از بر نمی کردند.

یحیی بن عبّاد از هُشیم، از یعلی بن عطاء، از ولید بن عبدالرحمن، از ابوهریره نقل می کند که * چون ابوهریره این حدیث از پیامبر (ص) آورد که هر کس به تشیع جنازه بی حاضر آید او را یک قیراط اجر و پاداش است، ابن عمر او را گفت: توجه داشته باش چگونه حدیث می آوری، که تو از پیامبر (ص) فراوان حدیث می آری. گوید، ابوهریره دست ابن عمر را گرفت و به نزد عایشه برد و گفت: با ابن عمر بازگو که این حدیث را تو هم از

۱. آیات ۱۵۹ و ۱۶۰ از سوره بقره، م.

پیامبر (ص) شنیده‌ای. عایشه گفتار ابوهریره را تصدیق کرد. پس ابوهریره ابن عمر را گفت: مرا کاشتن نهالهای خرما و بازرگانی بازار، از محضر پیامبر (ص) باز نداشت. ابن عمر گفت: ای ابوهریره تو از ما همه به رسول خدا داناتری و از ما همه حدیث بیشتر از بر داری.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدّیک از ابن ابی ذئب، از مقبری، از ابوهریره نقل می‌کند که: * خود او می‌گفته است: مردم می‌گویند ابوهریره از پیامبر (ص) بسیار حدیث می‌آورد؛ مردی را دیدم و گفتم دیشب پیامبر (ص) در نماز عشا در قراءت چه سوره‌یی را خواند؟ گفتم: نفهمیدم. گفتم: مگر در نماز حاضر نبودی؟ گفتم: چرا. گفتم: ولی من فهمیدم و می‌دانم کدام سوره را قراءت فرمود، آن سوره و آن دیگر سوره را.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی از عبدالعزیز بن محمد، از عمرو بن ابی عمرو، از سعید بن ابی سعید، از ابوهریره نقل می‌کرد که: * به رسول خدا (ص) گفتم: چه کسی روز قیامت از شفاعت شما کامکارتر و بهره‌مندتر است؟ فرمود: خودم هم گمان داشتم که کسی پیش از تو مرا از این نمی‌پرسد که حرص تو را به حدیث دیده‌ام؛ همانا روز رستاخیز کسی به شفاعت من کامکارتر است که از کمال خلوص و صمیم دل لا اله الا الله گفته باشد.

ولید بن عطاء بن أغرّ و احمد بن محمد بن ولید ازرقی که هر دو از اهل مکه‌اند، از عمرو بن یحیی بن سعید اُموی، از قول جدّش نقل می‌کردند که می‌گفته است: * عایشه ابوهریره را گفت: تو احادیثی از پیامبر (ص) می‌آوری که من از آن حضرت شنیده‌ام. ابوهریره گفت: ای مادر جان، من در پی کسب حدیث بودم و حال آنکه تو را آینه و سرمه‌دان به خود مشغول می‌داشت و مرا چیزی از حدیث پیامبر (ص) باز نمی‌داشت.

کثیر بن هشام از جعفر بن بُرقان، از یزید بن اصمّ نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابوهریره می‌گفت: مردم می‌گویند، ای ابوهریره تو از پیامبر (ص) فراوان حدیث می‌آری؛ و حال آنکه سوگند به کسی که جانم بر دست اوست اگر همه احادیثی که شنیده‌ام بازگویم مرا در مزبله می‌اندازید و دیگر کاری به کار من نخواهید داشت.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدّیک و اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس که هر دو مدنی هستند، و خالد بن مخلد بَجَلّی از محمد بن هلال، از پدرش، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: * اگر آنچه می‌دانم با شما بگویم مردم بر من هجوم می‌آورند و کهنه‌پاره به من پرتاب می‌کنند و می‌گویند ابوهریره دیوانه است.

سلیمان بن حرب از ابو هلال، از حسن نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابوهریره

می گفت: اگر آنچه در دل دارم با شما حدیث کنم بر من پشکل خواهید بارید. حسن می گفت: ابوهریره راست گفته است، چه اگر ما را خبر می داد که کعبه خراب و به آتش کشیده خواهد شد، هیچ کس او را تصدیق نمی کرد.

محمد بن مُضَعَبُ قُرُقَسَانِيّ از اَوْزَاعِيّ، از ابو کثیر غُبَرِيّ نقل می کند که می گفته است: شنیدم ابوهریره را که می گفت: ابوهریره نه چیزی پوشیده می دارد و نه چیزی می نویسد.

ابن عباس^۱

قاسم بن مالک مُزَنِّيّ از عبدالملک، از عطاء، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: رسول خدا (ص) از برای من دو بار دعا فرمود که خداوند مرا حکمت عنایت فرماید.

محمد بن عبدالله انصاری از اسماعیل بن مسلم، از عمرو بن دینار، از طاووس، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) مرا فراخواند و بر جبینم دست سوده فرمود: پروردگارا او را حکمت و تاویل کتاب پیاموز.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس، از سلیمان بن بلال، از عمرو بن ابو عمرو، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله، از عکرمه، همچنین خالد بن مخلد بَجَلِيّ از سلیمان ابن بلال، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله، از عکرمه نقل می کند که: پیامبر (ص) فرمود: پروردگارا! ابن عباس را حکمت بخشای و تاویل آموز.

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه، از عبدالله بن عثمان بن خثیم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که: پیامبر (ص) در خانه همسر خود میمونه^۲ بود و من شبانه آب وضوی آن حضرت را آماده کردم و میمونه گفت: ای رسول خدا، این ظرف آب را عبدالله بن عباس برای شما نهاده است و پیامبر (ص) فرمود: خدایا او را در علم دین فقیه گردان و تاویل آموز.

هشیم بن بشیر از ابوبشر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است

۱. منظور عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است، متولد سال سوم قبل از هجرت و درگذشته سال ۶۸ هجری در طائف، در منابع اهل سنت، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتب دیگر حدیث، ۱۶۶۰ حدیث از او آورده اند. رک: محدث قسی، الکنی واللقاب، ص ۳۲۵؛ و زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۹-م.

۲. میمونه رضی الله تعالی عنها، همسر حضرت خنمی مرتبت، خاله عبدالله بن عباس است. -م.

* عمر چون اهل بدر را اجازتِ ورود می داد مرا نیز با آنان دستوری ورود می داد. گوید، عمر آنان و ابن عباس را پرسشهایی کرده بود و ابن عباس پاسخ داده بود و عمر گفته بود: پس از این حال که از ابن عباس می بینید چگونه مرا از جهت وی سرزنش می کنید؟

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن فضیل بن ابی عبدالله، از پدرش، از عطاء ابن یسار نقل می کند که * عمر و عثمان، ابن عباس را با اهل بدر فرامی خواندند و او با ایشان رایزنی می کرد و به زمان عمر و عثمان و تا روز مرگ فتوی می داد.

ابومعاویة ضریر و نصر بن اسماعیل از قول اعمش، از مسلم بن صبیح، از مسروق نقل می کنند که می گفته است * عبدالله [بن مسعود] می گفت اگر ابن عباس به سن ما برسد هیچ یک از ما به ده یک علم او نخواهد بود. نصر بن اسماعیل در حدیث خود افزوده است که ابن مسعود می گفت: ابن عباس چه مفسر شایسته‌یی از بهر قرآن است.

عبدالله ثُمیر از مالک بن مغُول، از سلمة بن کُهل نقل می کند که می گفته است * عبدالله [بن مسعود] می گفت: ابن عباس چه مفسر شایسته‌یی از برای قرآن است.

یزید بن هارون از جُوَیبر، از ضحاک، از ابن عباس در تفسیر آیه «و جز تنی اندک ندانند که عدد ایشان چند بود»^۱ نقل می کند که می گفته است * من جزو آن تنی اندکم و ایشان هفت تن بودند.

سفیان بن عُیینة از عبیدالله بن ابویزید نقل می کند که می گفته است * چون ابن عباس را چیزی می پرسیدند، اگر در قرآن بود همان مطلب قرآنی را می گفت، و اگر موضوعی بود که در قرآن نیامده ولی از رسول خدا (ص) در آن باره مطلبی آمده بود آن را می گفت، و اگر از رسول خدا (ص) هم در آن باره سخنی نرسیده ولی از ابوبکر و عمر سخنی آمده بود، آن را می آورد؛ و گرنه رای خود را اظهار می داشت.^۲

ابوأسامة حمّاد بن اسامة، از اعمش، از قول مجاهد نقل می کند که می گفته است * ابن عباس از کثرت معلومات معروف به دریا بود. و از ابن جریج از قول عطاء هم برایم نقل کردند که می گفته است * ابن عباس مشهور به دریا بود و کار او نیز چون دریاست.^۳

۱. بخشی از آیه ۲۲ از سوره کهف، در تفسیر بیان شیخ طوسی، ج ۷، چاپ نجف، ص ۲۴ و هم در تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۲۹۸، این موضوع از قول ابن عباس آمده است. -م.

۲. با اندک مراجعه به صحاح اهل سنت کثرت نقل مطالب امیرالمؤمنین علی (ع) به وسیله ابن عباس دیده می شود. -م.

۳. با اینکه در تمام نسخه‌های چاپ شده به همین صورت (بحر) ضبط است ولی آیا احتمال تصحیف نمی رود که اصل آن

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از لیث، از طاووس؛ و قبیصة بن عقیبة از سفیان، از ابن جریح، از طاووس نقل می‌کنند که می‌گفته است: * داناتر از ابن عباس مردی ندیدم. اسماعیل بن ابی مسعود از عبدالله بن ادریس، از لیث بن ابی سلیم نقل می‌کند که می‌گفته است: * طاووس را گفتم چرا خود را ملازم این نوجوان یعنی ابن عباس ساخته‌ای و بزرگان اصحاب را رها کرده‌ای؟ گفت: هفتاد تن را اصحاب پیامبر (ص) را دیدم که چون در موضوعی اختلاف نظر داشتند قول ابن عباس را برمی‌گزیدند.

عنان بن مسلم از حماد بن یزید، از علی بن زید، از سعید بن جبیر و یوسف بن مهران نقل می‌کند که: * معانی لغات قرآن را از ابن عباس بسیار می‌پرسیدند و او می‌گفت: چنین است و چنان است، مگر نشنیده‌اید که فلان شاعر در شعر خود چنین و چنان گفته است. عارم بن فضل از حماد بن زید، از ابوالزبیر، از عکرمة نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس از علی (ع) به قراءت قرآن داناتر بود و علی (ع) از ابن عباس به مبهمات قرآن داناتر بود.

روح بن عبادة از ابن جریح نقل می‌کند که می‌گفته است: * عطاء می‌گفت: گروهی از مردم برای پرسش از اشعار و گروهی برای انساب و گروهی برای ایام عرب به نزد ابن عباس می‌آمدند و هر صنفی را ابن عباس پاسخ شایسته می‌گفت.

عبدالله بن جعفر رقی از معتمر بن سلیمان، از پدرش، از حسن نقل می‌کند که می‌گفته است: * نخستین کس که در بصره مشهور و نام‌آور شد، عبدالله بن عباس بود که سخنوری بود ورزیده و سخت دانشمند. گوید، سوره بقره را خواند و آیه آیه تفسیر کرد.

یزید بن هارون از جریر بن حازم، از یعلی بن حکیم، از عکرمة، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون پیامبر (ص) رحلت فرمود مردی از انصار را گفتم: بیا تا از اصحاب پیامبر (ص) که هنوز بسیارند مسائلی پرسیم و کسب علم کنیم. آن مرد گفت: ای ابن عباس، بس عجب است که می‌پنداری مردم با این همه اصحاب رسول خدا نیازمند به پرسیدن از امثال تو بشوند.^۱ ابن عباس گوید: او را رها کردم و خود به فراگیری حدیث از اصحاب پرداختم و گاهی برای فراگرفتن حدیث بر در خانه کسی می‌رفتم که در خواب

۱. حبره باشد؟ - م.

۱. منظور مرد انصاری این است برای چه می‌خواهی یاد بگیری؟ لابد می‌خواهی که یاد بگیری و نشر کنی. در این صورت با وجود اصحاب پیامبر (ص) کسی از تو نخواهد آموخت. - م.

نیمروزی بود. ردای خود را بر در خانه‌اش می‌گستردم و می‌نشستم و باد بر من گرد و غبار می‌افشاند و چون آن مرد از خانه به در می‌آمد مرا می‌گفت: ای پسر عموی پیامبر چرا تو آمده‌ای؟ حق بود پیش من بفرستی تا به حضورت آیم. و می‌گفتم: نه، من سزاوارترم که به حضور تو بیایم. و از او سؤال می‌کردم. گوید، آن مرد انصاری چندان زنده ماند که دید مردم به پرسیدن مسأله بر گرد من حلقه زده‌اند. پس از آن همواره می‌گفت: این جوان از من عاقل‌تر و دوراندیش‌تر بود.

از محمد بن عمرو از ابوسلمه، از ابن عباس برایم نقل کردند که می‌گفته است * چنین دریافتم که احادیث رسول خدا (ص) بیشتر نزد انصار است. پس گاه به خانه مردی از انصار می‌رفتم و او را خفته می‌یافتم و اگر می‌خواستم بیدارش کنم، بیدار می‌شد؛ ولی همچنان بر در خانه‌اش می‌نشستم و باد گرد و غبار بر من می‌افشاند و چون از خواب برمی‌خاست من آنچه می‌خواستم می‌پرسیدم و پس آن‌گاه باز می‌گشتم.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از سالم بن ابوحفصه، از ابوکلثوم نقل می‌کند که می‌گفته است * چون ابن عباس را در گور کردند، محمد بن حنفیه گفت: امروز ربانی این امت درگذشت.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة نقل می‌کند که می‌گفته است * ابن عباس در چند خصلت گوی از همه مردمان ربوده بود: به علم گذشتگان و فقه، که نیاز به اندیشیدن داشت، و رای و علم و بذل و بخشش؛ و من هیچ تنی را به احادیث رسول خدا دانایتر از او و به قضاوت ابوبکر و عمر و عثمان و فقه و شعر و ادب و تفسیر قرآن و حساب و مسائل ارث و امور گذشته و رای درست آگاه‌تر از او ندیدم. روزی می‌نشست و جز از فقه تدریس نمی‌کرد و روزی تاویل و روزی از جنگهای رسول خدا و روزی از شعر و ادب عرب و روزی از ایام عرب سخن می‌گفت؛ و هرگز ندیدم که دانشمندی به حضور او بیاید مگر اینکه برای او فروتنی کند، و هرکس در هر چیزی از او سؤال می‌کرد او را بر آن دانشمند و آگاه می‌یافت.

محمد بن عمر [واقدی] از داود بن جبیر نقل می‌کند که می‌گفت * از ابن مسیب شنیدم که می‌گفت ابن عباس داناترین مردم است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از موسی بن سعد، از عامر بن سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که می‌گفته است * پدرم را شنیدم که می‌گفت: هیچ‌کس را

تیزهوش تر و خردمندتر و داناتر و بردبارتر از ابن عباس ندیده‌ام و خود دیدم که عمر بن خطاب در معضلات او را فرامی‌خواند و می‌گفت چنین مشکلی پیش آمده است؛ رای خود را بگو، و از گفتار ابن عباس پا فراتر نمی‌نهاد؛ در حالی که بسیاری از اهل بدر و مهاجران و انصار همواره پیرامون عمر بودند.

محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن داود بن حصین، از پدرش، از نَبهان نقل می‌کند که می‌گفته است: * اُمّ سلمة همسر پیامبر (ص) را گفتم: می‌بینم که مردم به ابن عباس بسیار توجه دارند. ام سلمة گفت: او داناترین بازماندگان است.

محمد بن عمر [واقدی] از واقد بن ابویاسر، از طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمن ابن ابوبکر، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که: * در موسم حج عایشه، ابن عباس را نگریست که مردم برگرد او حلقه‌ها زده از مناسک حج می‌پرسند. گفت: وی داناترین بازماندگان به مناسک حج است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از مروان بن ابوسعید، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * روزی نزد عمر بن خطاب رفتم و او از مسأله‌یی که یَعْلَى بن اُمیة برای او از یمن نوشته بود پرسید؛ و چون پاسخ دادم عمر گفت: گواهی می‌دهم که از خاندان رسالت سخن می‌گویی.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از عمرو بن ابوعمر، از ابومعبد نقل می‌کند که می‌گفته است: * شنیدم که ابن عمر می‌گفت: داناتر ما ابن عباس است. محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از عمرو بن ابوعمر، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: * شنیدم که معاویة بن ابوسفیان می‌گفت: مولای تو (یعنی ابن عباس) دانشمندترین زندگان و درگذشتگان است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابن ابی‌وَعْلَة، از حکم بن أبان، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: * کعب الاحبار می‌گفت: مولای تو ربّانی این امت و دانشمندترین زندگان و درگذشتگان است.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر بن راشد، از ابن طاووس، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس از راسخان در علم است.

محمد بن عمر [واقدی] از بِشْر بن ابومسلم، از ابن طاووس، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس بر دیگر مردم در علم چنان سرکشیده و سرفراز است که درختان

خرمای کهنسال و بلند بر نهالهای کوچک خرما.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر بن راشد، از عبدالکریم بن مالک، از سعید ابن جبیر نقل می‌کند که می‌گفته است: * گاهی ابن عباس مرا حدیثی نقل می‌کرد که اگر اجازت می‌داد سرش را بیوسم، می‌بوسیدم.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی، از پدرش، از مالک بن ابوعامر نقل می‌کند که می‌گفته است: * طلحة بن عبیدالله را شنیدم که می‌گفت: به ابن عباس فهم و دانش و تیزهوشی فراوان عنایت شده است و ندیدم که عمر بن خطاب هیچ‌کس را بر او مقدم بدارد.

محمد بن عمر [واقدی] از مخزومه بن بکیر، از پدرش، از بشر بن سعید، از محمد بن ابی بن کعب نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس در حضور پدرم بود و چون برخاست و رفت شنیدم که پدرم گفت: این دانشمندتر این امت خواهد بود، عقل و فهم به او داده شده است و رسول خدا (ص) از برای او دعا کرده است که خداوند او را در علم دین فقیه گرداند. محمد بن عمر [واقدی] از ثوری، از لیث بن ابوسلیم، از ابو جهم، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * جبرئیل (ع) را دو بار دیدم و پیامبر (ص) نیز از برای من دو بار دعا فرمود.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از پدرش نقل می‌کند که: * ابن عباس بیمار بود و تبار. عمر او را عیادت کرد و گفت: بیماری تو کار ما را مختل ساخته است و خداوند یاری‌دهنده است.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن عبیده، از ابومعبد نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس را شنیدم که می‌گفت: هیچ‌گاه کسی حدیثی برایم نیاورد که مرا در آن استفهامی باشد. گاه بر در خانه ابی بن کعب می‌رفتم و او در خواب بود؛ من نیز همان‌جا خواب نیمروزی می‌کردم و اگر او متوجه حضور من می‌شد دوست می‌داشت به واسطه خویشاوندی من با رسول خدا (ص) برخیزد و پیش من بیاید ولی من خوش نمی‌داشتم او را در زحمت اندازم.

محمد بن عمر [واقدی] از قول فایده‌آزاد کرده عبیدالله بن علی، از عبیدالله بن علی، از قول جدّه‌اش سلمی نقل می‌کند که می‌گفته است: * عبدالله بن عباس را دیدم که لوحه‌ای چند در دست داشت و آنچه ابورافع از سنت رسول خدا (ص) می‌آورد، می‌نوشت.

محمد بن عمر [واقدی] از قُدامة بن موسی، از ابوسلمة حضرمی نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس را شنیدم که می‌گفت: همواره ملازم بزرگان اصحاب پیامبر (ص) از مهاجر و انصار بودم و از مغازی پیامبر (ص) و آیاتی که در آن‌بار نازل شده است می‌پرسیدم و نزد هر کس که می‌رفتم به مناسبت خویشاوندی من با پیامبر (ص) از دیدارم شاد می‌شد. روزی ابی بن کعب را از تعداد سوره‌هایی که در مدینه نازل شده است پرسیدم، و او از راسخان در علم بود و گفت: بیست و هفت سوره در مدینه نازل شده و بقیه مکی است.

محمد بن عمر [واقدی] از یحیی بن علاء، از عبدالمجید بن سهیل، از عکرمة نقل می‌کند که می‌گفته است: * عبدالله پسر عمرو عاص را شنیدم که می‌گفت: ابن عباس داناترین ما به علوم گذشته و فقیه‌ترین ما در اموری است که حکمی بر آن نرسیده باشد. گوید، چون این را با ابن عباس گفتم، گفت: عبدالله پسر عمرو عاص را مایه‌ای هست و گه گاه در حلال و حرام از پیامبر (ص) می‌پرسید.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان، از ابوسلمة، از حبیب بن ابوثابت، از طاووس نقل می‌کند که می‌گفته است: * هرگز ندیدم کسی که با ابن عباس اختلاف نظر داشته، پیش از آنکه مجاب گردد، او را ترک کند.

محمد بن عمر [واقدی] از یحیی بن علاء، از یعقوب بن زید، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون خبر مرگ ابن عباس به جابر بن عبدالله رسید، شنیدم که دست بر هم می‌زد و می‌گفت: امروز دانشمندتر و بردبارتر مردم در گذشت و با مرگ او این امت را مصیبتی جبران‌ناشدنی رسید.

محمد بن عمر [واقدی] از یحیی بن علاء، از عمر بن عبدالله، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون ابن عباس درگذشت، رافع بن خدیج گفت: امروز کسی درگذشت که مردمان خاور و باختر، همه در علم نیازمند او بودند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش، از زیاد بن میناء نقل می‌کند که می‌گفته است: * ابن عباس و ابن عمر و ابوسعید خدری و ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن عاص و جابر بن عبدالله و رافع بن خدیج و سلمة بن اکوع و ابواقدلیثی و عبدالله بن بُحینه و گروهی دیگر از امثال ایشان از جمله اصحاب پیامبر (ص) بودند که از هنگام مرگ عثمان تا هنگام مرگ خود در مدینه فتوی می‌دادند و از پیامبر (ص) حدیث

می آوردند و از این گروه، آنان که صاحب فتوی بودند ابن عباس و ابن عمر بودند و ابوسعید خدری و ابوهریره و جابر بن عبدالله.

عبدالله بن عمر^۱

ابونعیم فضل بن دُکین از زُهیر بن معاویه، از محمد بن سُوقه، از ابوجعفر نقل می کند که می گفته است: * هیچ کس از اصحاب رسول خدا (ص) که حدیثی از آن حضرت می شنید به اندازه ابن عمر مواظبت نمی کرد که چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند.

ابوعبید، از ابن جریج، از عمرو بن دینار نقل می کند که می گفته است: * ابن عمر از فقهای جوان شمرده می شد.

از قول مجالد، از شعبی برایم نقل کردند که می گفته است: * ابن عمر در حدیث بسیار ورزیده بود ولی در فقه ورزیده نبود.

عبدالله بن عمرو^۲

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس مدنی، از سلیمان بن بلال، از صفوان بن سلیم، از عبدالله بن عمرو نقل می کند که می گفته است: * از پیامبر (ص) دستوری خواستم تا آنچه را از آن حضرت می شنوم بنویسم و اجازت فرمود و من آنچه شنیدم، نوشتم. عبدالله بن عمرو آن مجموعه را «صادقه» نام نهاده بود.

معن بن عیسی از اسحاق بن یحیی بن طلحة، از مجاهد نقل می کند که می گفته است: * صحیفه‌ی نزد عبدالله بن عمرو بن عاص دیدم و پرسیدم چیست؟ گفت: صادق است؛ آنچه از رسول خدا (ص) شنیده‌ام در آن نگاشته‌ام و میان من و رسول خدا (ص) هیچ

۱. عبدالله بن عمر بن خطاب، متولد سال دهم قبل از هجرت و درگذشته سال ۷۳ هجری. وی آخرین صحابی است که در مکه بوده و همان جا درگذشته است؛ ۲۶۳۰ حدیث از او در کتب حدیث نقل شده است. رک: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۶-م.

۲. عبدالله بن عمرو بن عاص، متولد سال هفتم قبل از هجرت و درگذشته سال ۶۵ هجری. از طرفداران معاویه و در جنگ صفین با او بود و چون یزید به خلافت رسید از بیعت با او خودداری کرد و به قولی در عسقلان منزوی شد؛ از او ۷۰۰ حدیث نقل شده است. رک: همان مأخذ، همان جلد، ص ۲۵۰-م.

واسطه و راوی نبوده است.

باب

از قول ابو جراح همدانی، از محمد بن سیرین برایم نقل کردند که می‌گفته است: * عمران بن حصین از معتمدان اصحاب رسول خدا (ص) در حدیث بوده است.
کسی برای من از قول ثور بن یزید، از خالد بن معدان نقل می‌کرد که می‌گفته است: * در شام هیچ کس فقیه‌تر و معتمدتر و پسندیده‌تر از عبادة بن صامت و شداد ابن اوس نبوده است.

ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه نقل می‌کند که می‌گفت از علی بن حکم، از ابونضرة، از ابوسعید خدری برایم نقل کردند که می‌گفته است: * همواره چون اصحاب رسول خدا (ص) در جایی می‌نشستند، سخن و بحث ایشان در فقه بود و گاهی مردی را می‌گفتند تا ایشان را سوره‌یی از قرآن بخواند یا آنکه کسی خود به خواندن سوره‌یی از قرآن می‌پرداخت.

ابوعبید از قول حنظلة بن ابوسفیان، از قول مشایخ خود نقل می‌کرد که می‌گفته‌اند: * میان اصحاب جوان رسول خدا (ص) فقیه‌تر از ابوسعید خدری نبوده است.

عایشه همسر پیامبر (ص)^۱

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن مسلم بن جَمَّاز، از عثمان بن حفص بن عمر ابن خَلْدَة، از زهری، از قبیصة بن ذؤیب بن حَلْحَلَة نقل می‌کند که می‌گفته است: * عایشه از همه مردم داناتر بود و بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) از او مسأله می‌پرسیدند.

عبیدالله بن عمر از زیاد بن ربیع، از خالد بن سلمة، از ابوبُرْدَة بن ابوموسی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون اصحاب رسول خدا (ص) در امری شک می‌کردند،

۱. عایشه دختر ابوبکر و همسر رسول خدا (ص) متولد سال ۹ قبل از هجرت و درگذشته سال ۵۸ هجری است. از همه همسران پیامبر (ص) بیشتر از آن حضرت حدیث نقل کرده است و شمار احادیث منقول از او دو هزار و دویست و ده حدیث است. کتابهای مستقل فراوانی درباره او نوشته شده است. رک: الاعلام، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۵، م.

عایشه را از آن می پرسیدند و علم بدان امر را نزد او می یافتند.

ابومعاویة ضریر از اعمش، از مسلم، از مسروق نقل می کند که * به او گفتند: آیا عایشه احکام ارث را به نیکی می داند؟ و او گفت: آری، سوگند به کسی که جانم بر دست اوست، پیر مردان اصحاب پیامبر (ص) را دیدم که در آن باره از او مسأله می پرسیدند.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، از قول پدرش، از ابوسلمة بن عبدالرحمن نقل می کند که می گفته است * هیچ تنی را به سنن رسول خدا و به فقه و به شأن نزول آیات و به احکام ارث دانایتر از عایشه ندیده‌ام.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، از عبدالله بن کعب آزادکرده خاندان عثمان، از محمود بن لبید نقل می کند که می گفته است * همسران رسول خدا (ص) از پیامبر (ص) حدیث بسیار می دانستند ولی نه چندان که عایشه و ام سلمة؛ و عایشه به روزگار عمر و عثمان و پس از آن تا هنگامی که زنده بود فتوی می داد و عمر و عثمان و دیگر بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) پس از رحلت آن حضرت، کسانی را پیش او می فرستادند و او را از سنن رسول خدا می پرسیدند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن عمر بن حفص عمری، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش^۱ نقل می کند که می گفته است * عایشه در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و پس از آن تا هنگامی که درگذشت، بالاستقلال فتوی می داد و من همواره ملازم او بودم و او با من سخت مهربان بود. و نیز در محضر ابن عباس هم که چون دریا بود، و همچنین ابوهریره و ابن عمر هم کسب علم می کردم. ابن عمر مردی بود سخت پارسا و دانشمند و در آنچه نمی دانست، هیچ نظری نمی گفت و سخت خوددار بود.

محمد بن عمر اسلمی [واقدی] گوید * از قول بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) کمتر حدیث آمده است زیرا غالب آنان پیش از آنکه مردم نیاز مبرمی به اخذ احادیث داشته باشند درگذشته‌اند. و از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب (ع) نیز از این جهت که به خلافت رسیدند و قضاوت می کردند و مورد سؤال واقع می شدند، روایات زیادی آورده‌اند. اصحاب رسول خدا جملگی پیشوایانی بودند که به آنان اقتدا می شد و ستهایی را که بجای می آوردند مردم فرا می گرفتند؛ وانگهی از ایشان مسأله می پرسیدند و پاسخ

۱. منظور قاسم بن محمد بن ابوبکر برادرزاده عایشه است. - م.

می‌گفتند و احادیثی را همه که شنیده بودند، بیان می‌کردند. با این همه، برخی از بزرگان اصحاب چون ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بن جراح و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و ابی بن کعب و سعد بن عباده و عباده بن صامت و اسید بن حضیر و معاذ بن جبل و افراد دیگری چون ایشان کمتر از جوانانی چون جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و ابوهریره و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن عباس و رافع بن خدیج و انس بن مالک و براء بن عازب و امثال ایشان حدیث آورده‌اند و اینان جملگی از فقهای اصحاب در شمار می‌آمدند و با گروهی دیگر از جوانان همواره ملازم پیامبر (ص) بودند. برخی همچون عقبه بن عامر جهنی و زید بن خالد جهنی و عمران بن حصین و نعمان بن بشیر و معاویه بن ابوسفیان و سهل بن سعد ساعدی و عبدالله بن یزید خطمی و مسلمة بن مخلد زرقی و ربیعة بن کعب اسلمی و هند و أسماء دو پسر حارثة که اسلمی بودند و خدمتگزار پیامبر (ص) شمرده می‌شدند، همواره ملازم آن حضرت بودند و غالب روایات نبوی از همین گروه و نظایر ایشان نقل شده است، چه عمر طولانی‌تر داشتند و مردم نیز هنگامی که بزرگان اصحاب در گذشته بودند به این گروه نیازمندتر بودند. گروهی انبوه از اصحاب قبل از پیامبر (ص) و گروهی بعد از آن حضرت درگذشتند که اگر چه عالم به حدیث بودند به مناسبت کثرت اصحاب و بی‌نیازی مردم، از ایشان حدیثی نیامده است.

محمد بن عمر [واقفی] گوید: در غزو تبوک که آخرین غزو رسول خدا (ص) است، سی هزار مرد مسلمان در التزام رسول خدا (ص) بودند و این عده از کسانی نیستند که مسلمان و مقیم سرزمینهای خود بودند و در غزو تبوک حضور نداشتند و شمار این گروه بیشتر از حاضران در غزو تبوک است و ما نام و نسب و چگونگی شرکت آنان را در مغازی و سرایا و نام کسانی را که در حیات رسول خدا (ص) به شهادت رسیده‌اند و یا بعد از رحلت ایشان شهید شده‌اند گرد آورده‌ایم؛ همچنین کسانی را که به حضور پیامبر (ص) رسیده و سپس به سرزمینهای خود بازگردیده‌اند، و کسانی را که نام و نسب و تاریخ مسلمان شدن ایشان روشن است و حدیثی از آنان آمده است، و کسانی را که فقط از قول ایشان حدیثی آمده است، همه را گرد آورده‌ایم. از ایشان برخی پیش از رحلت پیامبر (ص) شهید شده‌اند یا در گذشته‌اند و برخی پس از مرگ آن حضرت - و گروه دوم بیشترند، از این گروه، کسانی احادیثی را که از پیامبر (ص) شنیده‌اند آورده‌اند و برخی هم به رأی خود در مسائلی فتویٰ

داده‌اند. برخی از اصحاب با آنکه دیرگاهی مصاحب و همنشین با پیامبر (ص) بوده‌اند و بیش از دیگران مطالبی از پیامبر (ص) شنیده‌اند، کمتر حدیثی آورده‌اند. ظاهراً اینان بسیار محتاط بوده‌اند، یا آنکه غالباً به عبادت و سفر و جهاد مشغول بوده و یا به واسطه کثرت اصحاب، مردم به نقل حدیثی از ایشان نیاز نداشته‌اند. و در اینکه این گروه از اصحاب پیامبر (ص) بوده و به دیدار آن حضرت نیز نائل شده‌اند، تردیدی نیست. اما چنین نبوده است که جمله اصحاب پیامبر (ص) همواره ملازم و مقیم حضور ایشان باشند؛ برخی به دیدار پیامبر (ص) آمدند و سپس به دیار خود بازگردیدند، و برخی گه‌گاه می‌آمدند و باز می‌گردیدند، و برخی هم سراسر عمر را ملازم رسول خدا (ص) بودند و در جمله مغازی با ایشان حاضر بودند. و ما نام اصحاب پیامبر (ص) را چه آنها که خدمت پیامبر (ص) رسیده‌اند یا آنها که از آن حضرت حدیث آورده‌اند، تا آنجا که امکان داشته و آگاه شده‌ایم در مغازی ثبت و جمع کرده‌ایم. ولی معلوم است که مدعی استقصاء نیستیم. سپس در گروه تابعان که پس از اصحاب و غالباً فرزندان مهاجران و انصار بوده‌اند نیز فقهاء و علمائی بوده‌اند که بسیاری از روایات و سنن و فقه و فتوی از آنان روایت شده است و پس از آنان طبقه به طبقه تا روزگار ما بررسی شده‌اند و ما این موارد را جملگی به‌طور مشروح و مفصل بیان کرده‌ایم.

کسانی از فرزندان مهاجران و انصار و جز ایشان که بعد از اصحاب رسول خدا (ص) در مدینه فتویٰ می‌داده‌اند

سعید بن مسیب^۱

محمد بن عمر اسلمی [واقدی] از قُدَامَة بن موسی جُمَحی نقل می‌کند که می‌گفته است
* سعید بن مسیب در حیاتِ اصحاب رسول خدا نیز فتویٰ می‌داد.

یزید بن هارون و فضل بن دُکین، از قولِ مِشْعَر بن کِدَام، از سعد بن ابراهیم، از سعید
بن مسیب نقل می‌کنند که می‌گفته است * هیچ‌کس نمانده است که چون من به تمام
قضاوت‌های پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر آگاه باشد. یزید بن هارون گوید: خیال می‌کنم
قضاوت‌های عثمان و معاویه را نیز گفت.

محمد بن عمر [واقدی] از جاریه بن ابی‌عمران نقل می‌کند که از محمد بن یحیی بن
حَبَّان شنیده بوده که می‌گفته است * سعید بن مسیب به روزگار خود بزرگ‌علمای مدینه و
مهرتر آنان در فتویٰ بوده و او را فقیه‌المنهاج می‌گفته‌اند.

محمد بن عمر [واقدی] از ثور بن یزید، از مکحول نقل می‌کند که می‌گفته است
* سعید بن مسیب عالم‌العلماء است.

۱. سعید بن مسیب، متولد سال ۱۳ هجری و درگذشته سال ۹۴. از اصحاب نیست و از بزرگان تابعان است. از فقهای
هفت‌گانه معروف مدینه است. چیزی از بیت‌المال نمی‌گرفته و به تجارت زیتون مشغول بوده است. در صفحه ۸۸ از
جلد پنجم متن عربی طبقات نیز شرح حال او آمده است. -م.

سفیان بن عیینة از اسماعیل بن اُمیة نقل می کند که می گفته است: * مکحول می گفت آنچه از برای شما حدیث آورده ام از سعید بن مسیب و شعبی است.
 عبدالله بن جعفر زقی از ابوالملیح، از میمون بن مهران نقل می کند که می گفته است * به مدینه آمدم و پرسیدم: فقیه تر مردم کیست. مرا به سعید بن مسیب راه نمودند. پس او را گفتم: من به خوشه چینی آمده ام و اسباب زحمت نخواهم بود. و به پرسیدن از سعید پرداختم، ولی مردی که در حضور او بود پاسخ می گفت. او را گفتم: دست از من بردار که می خواهم پاسخ را از زبان این شیخ بشنوم و از بر کنم. آن شخص گفت: این را بنگرید که می خواهد از قول من حدیث از بر نکند و حال آنکه من همنشین ابوهریره بوده ام. گوید: و چون برای نماز به پا خاستیم، من میان او و سعید بن مسیب قرار گرفتم؛ اتفاق را از امام جماعت اشتباهی سر زد و چون نماز تمام شد، آن کس را گفتم: آیا در نماز امام چیزی به نظرت عجب نیامد؟ گفت: نه. گفتم: چه بسیار کسانی که شاگرد و همنشین ابوهریره بوده اند و دل ایشان جای دیگر است. گفت: می پنداری در پاسخی که به تو دادم سعید بن مسیب با من اختلاف نظر دارد؟ گفتم: نه، مگر در مورد فاطمه دختر قیس. سعید گفت: این فاطمه زنی است که مردم را اغواء کرده است - یا گفت: زنان را اغواء کرده است.

معن بن عیسی و محمد بن عمر [واقدی] از مالک بن انس نقل می کنند که می گفته است * از قاسم بن محمد مسأله بی پرسیدند و او را گفتند که سعید بن مسیب در این مسأله چنین می گوید و چنان، معن بن عیسی گوید، قاسم بن محمد گفت: سعید سرور ما و بهتر از همه ما است. و واقدی گوید، قاسم گفت: وی سرور و عالم ما است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابن ابوذئب، از ابوالحویرث نقل می کند که * حاضر بودم و دیدم که محمد بن جبیر بن مطعم از سعید بن مسیب استفتاء می کرد.

محمد بن عمر [واقدی]، از هشام بن سعد نقل می کند که می گفته است * زهری را پرسیدند: سعید بن مسیب از که علم آموخته است. و او گفت: از زید بن ثابت، و همچنین از سعد بن ابی وقاص و ابن عباس و ابن عمر؛ و از برای کسب حدیث نزد همسران رسول خدا (ص) مخصوصاً عایشه و أم سلمة آمد و شد داشت؛ و از عثمان بن عفان و علی (ع) و صهیب و محمد بن مسلمة هم استفاده کرده است و روایات مسند خود را جملگی از ابوهریره که دامادش بوده است، می آورد. همچنین از اصحاب عمر و عثمان هم بهره برده است و می گفتند که هیچ تنی به اندازه او عالم به قضاوت های عمر و عثمان نیست.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد و از زُهری نقل می‌کند - و شنیدم که سلیمان بن یسار می‌گفته است: * من و سعید بن مسیب و قبیصة بن ذؤیب بازید ابن ثابت و ابن عباس می‌نشستیم و بهره می‌بردیم. و اما ابوهریره، چون سعید بن مسیب داماد او بود، از ما به احادیث وی داناتر بود.

محمد بن عمر [واقدی] از قول ابومروان، از ابوجعفر [یعنی حضرت امام محمد باقر «ع»] نقل می‌کند که می‌گفته است: * پدرم علی بن حسین (ع) را شنیدم که می‌گفت سعید بن مسیب داناتر مردم به اخبار گذشتگان و فقیه‌تر ایشان در اظهار رأی و نظر است.

محمد بن عمر [واقدی] گوید، سعید بن عبدالعزیز تنوخی می‌گفته است که: * مکحول را پرسیدم: دانشمندتر کسی که دیده‌ای کیست؟ گفت: سعید بن مسیب.

فضل بن ذکین از جعفر بن بُرقان، از میمون بن مهران نقل می‌کند که می‌گفته است: * به مدینه آمدم و پرسیدم: فقیه‌تر مدینه چه کسی است؟ مرا به سعید بن مسیب راهنمایی کردند و مسائل خود را از او پرسیدم.

یزید بن هارون از عمر بن ولید شنی، از شهاب بن عبّاد عَصْرِيّ نقل می‌کند که می‌گفته است: * حج گزاردم و به مدینه آمدم و از عالم‌ترین مدینه پرسیدم. گفتند: سعید بن مسیب. محمد بن عبدالله انصاری از عمر بن ولید شنی، از شهاب بن عبّاد، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * به مدینه آمدم و از فاضل‌تر اهل آن پرسیدم. گفتند: سعید بن مسیب است. پس به نزد او شدیم و گفتیم: از دانشمندترین اهل مدینه پرسیدیم و تو را گفته‌اند. گفت: من شما را به کسی راه می‌نمایم که صد چندان از من فاضل‌تر است و او عمرو بن عمر است.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته است: * سعید بن مسیب می‌گفت: گاه چند شبانه‌روز در طلب و جستجو برای اطلاع از یک حدیث برمی‌آمدم. مُطَرِّف بن عبدالله از مالک بن انس، از یحیی بن سعید نقل می‌کند که می‌گفته است: * سعید بن مسیب را از آیه‌یی از قرآن پرسیدند. گفت: در مورد قرآن چیزی نمی‌گویم. مالک گوید: از قاسم به محمد هم همین مطلب را آورده‌اند.

محمد بن سعد می‌گفت، از قول مالک بن انس از یحیی بن سعید نیز برایم نقل کردند که می‌گفته است: * سعید بن مسیب را روایتی عمر می‌گفته‌اند.

محمد بن عمر [واقدی] از ابومروان، از اسحاق بن عبدالله بن ابوقرّوة، از مکحول

نقل می‌کند که می‌گفته است * چون سعید بن مسیب درگذشت، مردم سخت اندوهگین شدند، و هیچ‌کس نبود که از حضور در حلقهٔ درس او خودداری کند. همو گوید: مجاهد را دیدم که در جلسهٔ درس سعید بن مسیب بود و می‌گفت: تا هنگامی که سعید بن مسیب باشد کار مردم روبراه و به خیر است.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: در مدینه هیچ عالمی نبود مگر آنکه علم خود را به من عرضه می‌داشت و همگان آنچه را سعید بن مسیب می‌دانست از برای من نقل می‌کردند.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته است * عمر بن عبدالعزیز هیچ قضاوت نمی‌کرد تا آنکه از سعید بن مسیب سؤال کند. یک بار کسی را به پرسیدن مسأله‌ی فرستاد؛ آن شخص سعید بن مسیب را فراخواند و به مجلس عمر بن عبدالعزیز آمد. عمر بن عبدالعزیز گفت: فرستاده اشتباه کرده است، چه ما او را فرستاده بودیم که همان‌جا از تو پرسد.

مرا از قول عبدالرزاق بن همام از معمر نقل کردند که می‌گفته است * زهری را شنیدم که می‌گفته است: از قریش چهار تن را دیدم که دریا بودند، سعید بن مسیب و عروة بن زبیر و ابوسلمة بن عبدالرحمن و عبیدالله بن عبدالله بن عتبة.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است * در مجلس عبدالله بن ثعلبة بن صعیر عذری حاضر می‌شدم و نسب قبیله‌ام را از او فرامی‌گرفتم. مردی که جاهل به مسأله بود، پیش او آمد و مسأله پرسید که اگر زنی را کسی دو بار طلاق گوید و آن زن را مردی به زنی گیرد و پس آن‌گاه طلاق گوید، پس از چه مدتی می‌تواند همسر شوهر اول خود شود؟ گفت: نمی‌دانم، پیش سعید بن مسیب برو و از او پرس. زهری گوید، با خود گفتم این مرد بسیار قدیمی‌تر از سعید بن مسیب و مدعی است که ملازم رسول خدا (ص) بوده است و در پاسخ این مسأله در ماند. برخاستم و از پی مرد که مسأله پرسیده بود، راه افتادم و چون او از سعید پرسید، ملازم محضر سعید شدم و علم مدینه در اختیار سعید بود و او و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و سلیمان بن یسار فتوی می‌دادند. سعید از علماء بود و عروة بن زبیر دریا بود. همچنین عبیدالله بن عبدالله بن عتبة و ابوسلمة بن عبدالرحمن و خارجه بن زید بن ثابت و قاسم و سالم جملگی اهل فتوی بودند و فتوی پس از ایشان بیشتر بر عهده سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن و سلیمان بن یسار و قاسم بن

محمد فرار گرفت و قاسم بن محمد تا ناگزیر نمی‌شد، از فتویٰ دادن خودداری می‌کرد. مردان دیگری نیز همسن یا بزرگتر از ایشان بودند که فرزندان صحابه بودند و از مهاجران و انصار در شمار می‌آمدند و اگر چند مورد سؤال واقع می‌شدند ولی با بودن اینان که برشمردم، خود را در زحمت نمی‌انداختند. گوید: سعید بن مسیب در نظر مردم با قدر و منزلت بزرگ بود و پارسا و سخت‌گیر و خوشنام. و همواره در حضور فرمانروایان و سلاطین سخن حق می‌گفت و از معاشرت با ایشان پرهیز می‌کرد. و چنان عالم بود که علم هیچ‌کس با علم او برابری نمی‌کرد و رای صائب و استوار داشت و رای صحیح‌ترین یاور است. سعید بن مسیب مردی با عزت و گرانقدر بود و محکم آراء دیگران شمرده می‌شد و هرگز نمی‌توانستم مسأله‌یی از او بپرسم مگر اینکه بگویم رأی فلان‌کس در این مسأله چنین است و رأی دیگری چنان. و در آن هنگام آراء آنان را می‌سنجید و پاسخ می‌داد.

مرا از قول مالک بن انس، از زهری نقل کردند که می‌گفته است: * با ثعلبة ابن ابی مالک نشست و برخاست داشتم. روزی مرا گفتم: آیا به راستی در طلب علم هستی؟ گفتم: آری. گفتم: ملازم محضر سعید بن مسیب باش. گوید ده سال با او مجالست داشتم که چون روزی تمام شد.

محمد بن عمر [واقدی] از مالک بن ابوالرجال، از سلیمان بن عبدالرحمن بن خباب نقل می‌کند که می‌گفته است: * گروهی را از تابعان مهاجران و انصار درک کردم که در شهر فتویٰ می‌دادند: سعید بن مسیب و سلیمان بن یسار و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و ابان بن عثمان بن عفان و عبدالله بن عامر بن ربیعة و ابوسلمة بن عبدالرحمن و عبیدالله بن عبدالله بن عبثة و عروة بن زبیر و قاسم و سالم از مهاجران بودند و خارجه بن زید بن ثابت و محمود بن لبید و عمر ابن خلدة زرقی و ابوبکر بن محمد بن عمرو بن جزم و ابوامامة بن سهل بن حنیف از انصار.

ابوعبید از ابن جریج نقل می‌کند که می‌گفته است: * کسانی که پس از صحابه در مدینه فتویٰ می‌دادند سائب بن یزید و مسور بن مخرمة بودند و عبدالرحمن بن کعب بن مالک و عبدالرحمن بن حاطب و عبدالله بن عامر بن ربیعة - که این دو تن در دامان عمر بن خطاب و به خانه او بزرگ شده بودند و پدران هر دو هم بدری بودند.^۱

۱. ملاحظه می‌کنید که در این گونه روایات چه اندازه بی‌مهری و کم‌توجهی نسبت به خاندان محترم رسالت نهفته است. آیا امام بزرگوار حضرت سجاد و فرزند برومندش حضرت باقر و فرزند برومند دیگرش جناب زید و دیگر علویان هیچ‌کدام

محمد بن عمر [واقدی]، از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * هفت تن در مدینه مورد سؤال واقع می‌شدند و گفتارشان پذیرفته بود: سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عروة بن زبیر و عبیدالله بن عبدالله بن عتبة و قاسم بن محمد و خارجه بن زید و سلیمان بن یسار.

سلیمان بن یسار^۱

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن یزید هذلی نقل می‌کند که * سلیمان بن یسار را شنیدم که می‌گفت: سعید بن مسیب عصارة مردم است. و نیز شنیدم که گاه کسی سعید را مسأله می‌پرسید و او می‌گفت: به نزد سلیمان بن یسار برو که او داناترین بازماندگان است.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عیینة، از عمرو بن دینار نقل می‌کند که * حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب (ع) را شنیدم که می‌گفت: در نظر ما سلیمان بن یسار از سعید بن مسیب تیزفهم‌تر است.

محمد بن عمر [واقدی] از سعید بن بشیر و خلید بن دعلج از قتادة نقل می‌کند که می‌گفته است: * به مدینه آمدم و پرسیدم به احکام طلاق که از همه داناتر است؟ گفتند: سلیمان بن یسار.

ابوبکر بن عبدالرحمن^۲

یزید بن هارون از مسعودی، از جامع بن شداد نقل می‌کند که می‌گفته است: * از برای حج بیرون آمدم و چون به مکه رسیدیم، از دانشمندتر اهل مکه جو یا شدم. گفتند: نزد ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام برو.

در این حد نبوده‌اند؟ خداوند متعال به همه انصاف عنایت فرماید. - م.

۱. سلیمان بن یسار، متولد سال ۳۴ هجری و درگذشته ۱۰۷ هجری، آزاد کرده میمونه همسر رسول خدا (ص) است؛ رکن: ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، ص ۱۳۳. - م.

۲. ابوبکر بن عبدالرحمن از بنی مخزوم و قرشی است و جزو فقه‌های هفتگانه مدینه. کور بود و در سال ۹۴ هجرت درگذشت؛ رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۴۰. - م.

عِکْرَمَة ۱

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ایوب، از عمرو بن دینار نقل می‌کند که می‌گفته است: * جابر بن زید مرا مسأله‌ای چند طرح کرد تا از عِکْرَمَة پرسم و گفتم: این عکر مه آزاد کرده ابن عباس دریایی است، از او پرس.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ایوب نقل می‌کند که می‌گفته است مرا از سعید ابن جبیر نقل کردند که می‌گفته است: * اگر عکر مه از احادیث خودش خودداری کند، از هر سو سواران به سوی او خواهند آمد.

عقّان بن مسلم از حمّاد بن زید، از ایوب، از ابراهیم بن میسرّه، از طاووس نقل می‌کند که می‌گفته است: * اگر این آزاد کرده ابن عباس به دلیل ترس از خدا از احادیث خود دست بدارد، از هر سو سواران به سوی او خواهند آمد.

مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مشکین نقل می‌کند که می‌گفته است: * داناتر مردم به تفسیر عکر مه است.

اسماعیل بن ابراهیم، از ایوب نقل می‌کند که می‌گفته است: * عکر مه می‌گفت: به بازار می‌روم و یک کلمه از مردی می‌شنوم و از همان یک کلمه پنجاه باب از علم بر من گشوده می‌شود.

عبیدالله بن موسی از شیبان، از ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است: * عکر مه آمد و به آوردن حدیث پرداخت و سعید بن جبیر حاضر بود. تا سی حدیث شمرد و [سعید] گفت: همه را درست گفت.

عاریم بن فضل و احمد بن عبدالله بن یونس، هر دو از حمّاد بن زید، از زبیر بن خریّت از عکر مه نقل می‌کنند که می‌گفته است: * ابن عباس مرا بند بر پای می‌نهاد و قرآن و سنن می‌آموخت.

موسی بن اسماعیل از ابو مضر غسان بن مضر، از سعید بن زید نقل می‌کرد که می‌گفته

۱. عِکْرَمَة، عکر مه بن عبدالله بربری (از شمال افریقا) است، متولد سال ۲۵ و درگذشته سال ۱۰۵ هجرت، آزاد کرده ابن عباس و از تابعان است؛ رک: ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، ص ۴۲۷-م.

است * پیش عکرمه بودیم. گفت: شما را چه می شود، مگر این جا نیستید؟ نمی بینم از من سؤال کنید.

عطاء بن ابی رباح^۱

محمد بن فضیل بن غزوان ضَبَّی از اَسْلَمِ مَنَقَرِی، و ابونُعَیمِ فضل بن دُکَین از بَسْتامِ صَیْرِفِی، و جملگی از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین (ع) نقل می کنند که گفته است * هیچ کس نمانده است که از عطاء بن ابی رباح به مناسک حجّ داناتر باشد.

علی بن عبدالله بن جعفر از سفیان بن عُیَیْنَه، از اسماعیل بن اُمَیَّة نقل می کند که می گفته است * عطاء سخن می گفت و چون مسأله بی از او می پرسیدند گویی تأیید می شد (خداوند او را تأیید می فرمود).

قَبِیصَه بن عُقْبَه از سفیان، از ابن جُرَیج نقل می کند که می گفته است * چون عطاء مطلبی بیان می داشت می گفتم: علم است یا رأی خودت؟ اگر مطلبی بود که از پیامبر (ص) آمده بود، می گفت: علم است. وگرنه می گفت: رأی است.

قَبِیصَه بن عُقْبَه از سفیان، از اسلم مَنَقَرِی نقل می کرد که می گفته است * عربی آمد و می گفت: ابو محمد کجاست؟ و مراد و عطاء بود. او را به سعید^۲ راهنمایی کردند. اما عرب گفت: ابو محمد کجاست؟ سعید گفت: با بودن عطاء اینجا موضوعیتی برای ما نیست.

فضل بن دُکَین از سفیان، از سلمه نقل می کند که می گفته است * کسی را ندیده ام که علم را فقط برای رضای خدا بخواهد مگر این سه شخص: عطاء و طاووس و مجاهد.

قَبِیصَه بن عُقْبَه از سفیان، از حبیب بن ابی ثابت نقل می کند که می گفته است * طاووس مرا گفت: چون حدیثی را برای تو آورم حق آن را ادا خواهم کرد و از هیچ کس دیگر در آن مورد مپرس.

۱. عطاء بن ابی رباح، از بزرگان فقههای مکه و زاهدان آن شهر است. از جابر بن عبدالله بسیار استفاده کرده است. به سال ۱۱۵ هجری درگذشته است. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، ص ۴۲۴. م.

۲. احتمالاً منظور سعید بن مسیب است. م.

عَمْرَةَ دختر عبدالرحمن و عُرْوَه بن زُبَیْر

یزید بن هارون از یحیی بن سعید، از عبدالله بن دینار نقل می‌کند که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز، ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم را نوشت: دقت کن احادیث رسول خدا (ص) و سنتهای گذشته و حدیثهای منقول از عَمْرَةَ^۱ دختر عبدالرحمن را بنویس، که من از نابود شدن علم و دانشمندان می‌ترسم.

مرا از شُعْبَةَ از محمد بن عبدالرحمن نقل کردند که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: کسی که به احادیث عایشه از عَمْرَةَ دانتر باشد نمانده است. گوید: عمر بن عبدالعزیز از عَمْرَةَ مسأله می‌پرسید.

همچنین شُعْبَةَ از عبدالرحمن بن قاسم نقل می‌کند که می‌گفته است: * شنیدم که قاسم از عَمْرَةَ مسأله می‌پرسید.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی که از بنی عامر بن لُؤی بود، از قول یوسف ابن ماجشون، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است: * هرگاه عُرْوَه (ابن زبیر) مرا حدیثی می‌آورد و عَمْرَةَ هم حدیثی می‌گفت متوجه صحت و درستی احادیث عُرْوَه می‌شدم و چون آن دو را با یکدیگر می‌سنجم، می‌بینم عُرْوَه دریایی است بیکران.

عَفَّان بن مسلم از حمَّاد بن زید، از هشام بن عُرْوَه نقل می‌کند که می‌گفته است: * پدرم می‌گفت: اکنون که جوان هستید بیاموزید که به زودی بزرگ می‌شوید و ما در کوچکی آموختیم و بزرگ شدیم و امروز مورد سؤال واقع می‌شویم.

۱. عمره دختر عبدالرحمن، متولد سال ۲۱ و درگذشته سال ۹۸ هجری، از عایشه کسب علم حدیث کرد و از قبیله بنی نجار مدینه است؛ رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۵، چاپ بیروت، ص ۲۳۵-م.

ابن شهاب زهري^۱

عبدالعزيز بن عبدالله اويسي از ابراهيم بن سعد، از پدرش نقل مي‌کند که مي‌گفته است: * هيچ تني را پس از رسول خدا (ص) ندیده‌ام که همچند ابن شهاب حديث گرد آورده باشد.

سفيان بن عيينه از قول ابوبکر هذلي که با حسن و ابن سيرين نشست و برخاست داشت نقل مي‌کرد که مي‌گفته است: * حديث زهري را از بر کنيد و من هرگز کسی چون او ندیده‌ام. مطرف بن عبدالله، از مالک بن انس نقل مي‌کند که مي‌گفته است: * در مدينه فقيه و محدث ندیدم مگر یک تن، گوید او را گفتم: او کیست؟ گفت: ابن شهاب زهري.

از قول عبدالرزاق بن همام از معمر نقل مي‌کنند که مي‌گفته است: * زهري را گفتند، گمان مي‌رود که از قول موالی (آزادشدگان) حديثي نمی‌آوری؟ گفت: من به ضرورت از قول ایشان نیز حديث مي‌آورم ولی چون مرا به فرزندان مهاجران و انصار دسترس باشد، بر آنان اتکاء مي‌کنم و در آن صورت مرا با ديگران چه کار؟

از عبدالرزاق نقل مي‌کنند که مي‌گفته است از عبيدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب شنیدم که مي‌گفت: * چون به سن جوانی رسیدم و خواستم کسب علم کنم، به نزد مردان خاندان عمر رفتم و یک یک ایشان را مي‌گفتم از قول سالم^۲ کدام احاديث را شنیده‌اید؟ نزد هر یک که مي‌رفتم، مي‌گفت: به ابن شهاب متوسل شو که وی همواره ملازم او بود. ولی ابن شهاب در آن زمان مقيم شام بود و من ملازم نافع شدم و خداوند مرا خير فراوان نهاد.

و از عبدالرزاق از قول معمر، از صالح بن کيسان نقل مي‌کنند که مي‌گفته است: * من و زهري با یکديگر در طلب علم بوديم و گفتيم بايد سنن را جملگی بنويسيم. آنچه از

۱. ابن شهاب، محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب زهري (منسوب به بني زهره) متولد سال ۵۸ و درگذشته سال ۱۲۴ هجری، از جمع‌کنندگان و حافظان بنام حديث و از تنظيم‌کنندگان سيره و مغازی رسول خدا (ص) شمرده می‌شود؛ رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۱۳۱۷ و مرسدون جونس، مقدمه جلد اول مغازی، واقدي، ص ۲۴، و ترجمه آن به قلم اين بنده، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱. م.

۲. منظور سالم آزادکرده حذیقه است. م.

پیامبر (ص) آمده بود، نوشتیم. گوید، ابن شهاب گفت: اکنون آنچه را هم از صحابه آمده است باید بنویسیم. گفتم: آنها سنت نیست و نمی‌نویسم. او نوشت و من نوشتم. او رستگار شد و به همه چیز دست یافت و من تباه شدم.

يعقوب بن ابراهيم بن سعد از قول پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «ابن شهاب در علم از ما پیش‌تر نبود ولی به هر مجلسی می‌رفتیم او آماده بود و دامان بالا زده از هر چه می‌خواست می‌پرسید و حال آنکه ما را جوانی و کمی سن از این کار بازمی‌داشت.

و از عبدالرزاق از معمر، از زهری نقل می‌کنند که می‌گفته است: «ما نوشتن امور علمی را خوش نمی‌داشتیم ولی این فرمانروایان ما را بدین کار واداشتند و پی بردیم که هیچ‌تنی از مسلمانان نیز از این کار نهی نمی‌کنند.

و مرا از وهیب، از ایوب نقل کردند که می‌گفته است: «دانایتر از زهری کس ندیده‌ام. و مرا از حماد بن زید، از بُرد، از مکحول نقل کردند که می‌گفته است: «هیچ‌تنی را از زهری به سنتهای گذشته عالم‌تر ندیده‌ام.

و مرا از قول عبدالرزاق نقل کردند که می‌گفته است: «معمر را شنیدم که می‌گفت: ما می‌پنداشتیم که از زهری بیشتر کار کرده‌ایم، ولی چون ولید کشته آمد و دفاتر و کتابها را از خزانه او بر چهارپایان نهادند و بردند می‌گفتند، جملگی از نوشته‌ها و علم زهری است.